

فراهم شده است (سبحانی ۱۳۸۸: چهارده).

بنابه گفته دکتر توفیق هـ سبحانی بیش از چهل نسخه خطی از فیه‌مافیة در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ها آمده است و بسیاری از نسخه‌ها نیز از نظر فهرست‌نویسان دور مانده و اگر دقیق‌تر در فهرست نسخ کتابخانه‌های جهان جستجو و بررسی شود، نسخه‌های بیشتری از این کتاب پیدا خواهد شد (همانجا).

دکتر محمدعلی موحد که خود مشغول تصحیح این کتاب است، در نشستی به بیان نکاتی در باره نسخه‌های چاپ‌شده فیه‌مافیة پرداخته و گفته‌اند: «بهترین و کامل‌ترین نسخه فیه‌مافیة هنوز همان است که به همت مرحوم فروزانفر و تحقیقات پراج او در سال ۱۳۳۰ش چاپ شده است. ایشان در چاپ این کتاب از همکاری محققینی چون دکتر معین، مدرس رضوی و دکتر ذبیح‌الله صفا برخوردار بوده است. تصحیح مجدد این کتاب همتی دیگر می‌طلبد که بنده مشغول آن هستم. مرحوم عبدالباقی گلپینارلی - از پیشگامان مولاناپژوهی - همراه با مرحوم فروزانفر دو نفری هستند که ما پژوهش در باره مولانا را مدیون آنها هستیم. ایشان بیش از سی مورد را برشمرده و گفته لغزشهای مرحوم فروزانفر در فیه‌مافیة آن قدر زیاد است که این کتاب را غیر قابل استفاده کرده است. به نظر من این داوری کمی غیرمنصفانه است. البته کار فروزانفر نیاز به بازنگری دارد و خودش هم این را قبول داشته است.»

دکتر سبحانی که با تصحیح مطالب نو از دو نسخه فیه‌مافیة که در قونیه وجود دارد، بخش باقیمانده این کتاب را با تعلیقاتی جدید تکمیل کرده و همراه با پیوستهای نویافته از طرف نشر پارسه به چاپ رسانده است، در باره تصحیح استاد فروزانفر می‌گوید: «بزرگی چون مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر با دقت بسیار و تتبع در کتاب فیه‌مافیة مولانا تمام تلاش خود را کرد تا نکته و سخنی ناگفته باقی نماند» (همان: بیست).

نگارنده این جستار، چندی پیش به چاپ دیگری از تصحیح این کتاب (نوبت دوم: ۱۳۸۶) آگاهی یافت و به مطالعه آن تحریض شد و در لابه‌لای غور در این اثر سترگ ادب پارسی در هیأت جدید، هرچه پیش رفت،

* مدرس دانشگاه آزاد اسلامی - واحد مشهد

Email: hadiakbarzade@yahoo.com



فیه‌مافیة، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی،
تصحیح میترا مهرآبادی، دنیای کتاب، چ ۲،
۱۳۸۶ش.

هادی اکبرزاده*

بخش یکم



کتاب فیه‌مافیة، بارها در ایران و خارج از کشور به چاپ رسیده است که مشهورترین چاپ آن با تصحیح و تعلیقات استاد بدیع‌الزمان فروزانفر است که ابتدا در سال ۱۳۳۰ش در دانشگاه تهران به چاپ رسید و چاپ دهم آن را در سال ۱۳۸۴ش انتشارات امیرکبیر منتشر کرده است. چاپهای دیگر آن در ۱۹۲۸م در اعظم‌گره هند ۱۳۱۸ش، در شیراز ۱۳۳۴ش، در تهران و جاهای دیگر



گزارش میراث

که سرودن شعر را به طور پیگیر آغاز کند... نخستین تصحیحی که از این کتاب به عمل آمد، توسط بدیع‌الزمان فروزانفر — مولوی‌شناس فقید — در بیش از نیم قرن پیش بود. در آن کار که چندین بار به چاپ رسید، تصحیح با استفاده از نسخه‌های خطی متفاوت بود که شرح آن در ادامه آمده است. لیک توضیحات لازمه را به صورت ملحقات، در پی‌نوشتی که در آخر کتاب قرار داشت، ذکر کرده بود که مطالعه آن به دلیل اینکه توضیح هر مطلب، درست در همان صفحه، قابل دسترسی نبود، چندان قابل استفاده، جلوه نمی‌کرد. یکی دو تصحیح دیگر هم در سالهای اخیر از این کتاب، صورت گرفته که بر اساس کار فروزانفر نمی‌باشند.

کاری که اینک پیش رو است، کاملاً بر اساس تصحیح فروزانفر می‌باشد. اما تمامی ملحقات آن به صورت زیرنویس و درست در همان جایی که باید قرار می‌گرفتند، قابل دسترسی و استفاده سریع محققان هستند. چاپهای قبلی از این کتاب فاقد نشانه‌گذاریهای لازم بودند. اما در کار حاضر، نشانه‌های ویرگول، نقطه، دونقطه و... برای هرچه صحیح‌تر خوانده شدن متن، به حدّ وفور، به کار رفته‌اند. رسم‌الخط کتاب هم در حدّ اصولی و به همان اندازه‌ای که مصحح پیشین در نظر داشت — اگرچه خودش هم در مواردی به تمامی رعایت نکرده بود — به همان شکل حفظ شد. تنها مواردی شامل برخی جداسازی‌های بایسته که هیچ تغییری در تلفظ واژه‌ها نمی‌داد، انجام شد، نظیر ازو ← از او، بتو ← به تو، برین ← براین، آنها ← آن‌ها، کتابست ← کتاب است، و مورد ه غیر ملفوظ: طویلها ← طویله‌ها. اما هر جا که ممکن بود تغییری در تلفظ داده شود، به همان صورت حفظ شد، نظیر: اوست. در پایان کتاب هم فهرست‌های جدیدی، شامل فهرست احادیث، کلمات بزرگان و امثال، اشعار عربی، اشعار فارسی، لغات و تعبیرات، اسامی رجال و نسوان، قبایل و اقوام و فرق، اماکن و بلاد و کتب فراهم آمده است» (مهرآبادی ۱۳۸۶: ۷-۶).

آنچه آمد بخشی از پیشگفتار مصحح جدید است که بسیار کوتاه است و تمامی آن چیزی است که دکتر مهرآبادی به چاپ استاد فروزانفر افزوده است. نگارنده این مقاله با مطالعه دقیق و مقابله متن این چاپ با چاپ استاد فروزانفر متوجه شد که در تصحیح دکتر مهرآبادی

تشابهاتی بس وثیق با متن منقح شده استاد فروزانفر یافت و ناخودآگاه در ذهنش خطور کرد که این تصحیح جدید، در واقع، حروفچینی جدیدی از متن چاپی استاد فروزانفر است که با عنوان تصحیحی جدید (؟) نام مصححی دیگر بر تارک آن می‌درخشد. در روی جلد کتاب آمده است: فیه‌مافیہ، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، تصحیح دکتر میترا مهرآبادی.

با گشودن کتاب و مرور آن، با کمال تعجب دریافتم که صفحه عنوان دقیقاً همان صفحه اول چاپ استاد فروزانفر به نظر می‌رسد، با این تفاوت که در آن با اندکی تغییر آمده است: تصحیح مجدد: ...

مندرجات صفحه پشت عنوان هم مبهم بود. در صفحه شناسنامه کتاب که بسیار آشفته به نظر می‌رسد با دوبار فهرست‌نویسی مواجه می‌شویم که دکتر مهرآبادی یک بار کار خود را تصحیح جدید و بار دیگر نام خود را به عنوان مصحح آورده است:

بر اساس شیوه‌های رایج در تصحیح متون، نگارنده این سطور با مطالعه این تصحیح، به دنبال پاسخ سؤالاتی بود که در ذهن داشت:

- مصحح جدید چه نسخه یا نسخه‌های جدیدی را بعد از استاد فروزانفر دیده است؟

- آیا مصحح نسخه‌های در دسترس استاد فروزانفر را دیده است؟ نسخه اساس او کدام است؟

- شیوه‌ای را که مصحح جدید در تصحیح فیه‌مافیہ در پیش گرفته چه بوده و نسخه اساس او چه بوده است؟

- مصحح چه نیازی احساس کرده که به تصحیح مجدد این اثر دست یازیده است؟ چرا متن را تصحیح کرده و آیا مصحح جدید توانسته برخی از ضبط‌های نامفهوم و نامنقووظ نسخه‌ها را با توجه به آگاهی‌های علمی و استنباط‌های خود منقووظ و مفهوم کند؟ همچنین بدخوانیها و غلط‌خوانیهای چاپهای قبلی را رفع نماید؟ در تعلیقات کتاب چه نکته تازه‌ای به چاپهای پیشین افزوده و...؟

بعضی از این سؤالات در پیشگفتار مصحح جدید این‌گونه پاسخ داده شده است: «کتاب حاضر، جدیدترین تصحیح از فیه‌مافیہ — یکی از شاهکارهای مولوی — است. فیه‌مافیہ، محصول اندیشه‌های مولوی، قبل از زمانی است

هیچگونه تصحیح یا مقابله انجام نشده و مصحح جدید حتی یک نسخه خطی فیه‌مافیه را ندیده است و تصحیح مرحوم استاد فروزانفر را که هشت نسخه خطی و چاپی در دست داشته و از شش نسخه خطی استفاده کرده‌اند به نام خود منتشر ساخته است. دکتر مهرآبادی تمام تصحیح استاد فروزانفر را بی‌هیچ افزود و کاستی در مطالب، چاپ مجدد کرده و شناسنامه‌ای جعلی بر آن بر بسته است. اختلاف این دو چاپ منحصراً به تغییر نام استاد فروزانفر به دکتر مهرآبادی در روی جلد، صفحه شناسنامه، و حروفچینی جدید و ۲۹ سطر به عنوان پیشگفتار مصحح جدید در ابتدای پیشگفتار استاد فروزانفر است. دکتر مهرآبادی پیشگفتار استاد فروزانفر را بعد از پیشگفتار ۲۹ سطری خود عیناً نقل می‌کند و بدون هیچ تغییری متن فیه‌مافیه تصحیح استاد فروزانفر را بعد از این مقدمه می‌آورد. تنها تفاوت این تصحیح با تصحیح استاد فروزانفر – چنانکه در مقدمه کوتاه مذکور آمده است – این است که مصحح جدید حواشی و تعلیقات استاد فروزانفر را بدون هیچ کم‌وکاست به پاورقی متن آورده است. طرفه اینکه مصحح جدید که در واقع، حروفچینی جدیدی از چاپ امیرکبیر به دست داده است، آنقدر به متن استاد فروزانفر وفادار مانده که حتی بعضی از اغلاط چاپی را که در آیات قرآن در چاپ استاد فروزانفر به چشم می‌خورد ندیده و لااقل زحمت مقابله آیات متن را با قرآن به خود نداده است و حرکات نادرست کلمات بعضی از آیات دقیقاً همان حرکات چاپ استاد فروزانفر است. آنچه در ذیل می‌آید حاصل مقابله و مطالعه این تصحیح است:

چند تغییر نادرست در متن چاپی استاد فروزانفر

– مصحح در تصحیح جدید خود در پاورقی بدون دیدن نسخه اصل، متن را تغییر داده و در پاورقی توضیح داده که نسخه اصل چیز دیگری است و از این گونه موارد فقط به سه مورد می‌توان اشاره کرد که فقط در این سه مورد متن چاپی دکتر مهرآبادی با تصحیح استاد فروزانفر تفاوت دارد:

۱. در چاپ استاد فروزانفر ص ۳ آمده است: «با خود می‌گفتند که ما چنین کنیم مسلمانان را چنین بشکنیم و مقهور گردانیم و بر خود، قادری از شما قادرتر نمی‌دید و قاهری بالای قهر خود

نمی‌دانستید...» (فروزانفر ۱۳۶۹: ۳).

مصحح جدید که نسخه اصل را ندیده در متن آورده: «...قادری از شما قادرتر نمی‌دیدید...» (مهرآبادی ۱۳۸۶: ۲۳) و در پاورقی آورده: نسخه اصل: نمی‌دید (مصحح). مصحح جدید متن را غیر از آنچه استاد فروزانفر آورده ثبت کرده است. در چاپ دکتر سبحانی «نمی‌دیدیت» است که صحیح‌تر به نظر می‌رسد (سبحانی ۱۳۸۸: ۳)

۲. درجایی دیگر در متن استاد فروزانفر دست برده و به اشتباه متن را تغییر داده است: «یعنی از این رو امیش می‌گفتند که خط و علم و حکمت او مادرزاد بود، نه، مکتسب است» (مهرآبادی ۱۳۸۶: ۲۲۷).

متن استاد فروزانفر «... مادرزاد بود، نه مکتسب» (فروزانفر ۱۳۸۶: ۱۴۲). عبارت «نه، مکتسب است» در هیچ نسخه‌ای نیست و ظاهراً مصحح جدید خود، آن را تصحیح قیاسی نموده و بدون هیچ دلیلی در متن چاپی استاد فروزانفر دست برده است.

۳. در یک مورد دیگر نیز، متن، فارغ از عنایت لازم به معنی تغییر داده شده: «نمرود گفت که: من نیز یکی را معزول کنم؛ چنان است که او را می‌رانیدم. و یکی را منصب دهم؛ چنان باشد که او را زنده گردانیدم» (مهرآبادی ۱۳۸۴: ۲۹۱)؛ در پاورقی آمده: متن: می‌رانیدم.

توضیح: مصحح متوجه نشده که متن نیز با پاورقی یکی است. متن و پاورقی در متن چاپی ایشان «می‌رانیدم» است. در متن استاد فروزانفر می‌خوانیم: «... چنان است که او را می‌رانیدم...» (ص ۱۹۰) که از جنبه معنی‌شناسانه کاملاً صحیح است. تصور می‌کنم در اینجا توجه کافی به تفاوت معنای «میراندن» و «می‌راندن» مبذول نگردیده است و تقابل «میراندن» و «زنده گردانیدن» در متن مورد عنایت قرار نگرفته است. یکسانی متن و پاورقی یا در نتیجه خطای تایپی است و یا اینکه در واکاوی معنایی این عبارت فیه‌مافیه تعمق لازم صورت نگرفته است.

عدم اعراب‌گذاری فصلهای عربی

یکی از مواردی که عدم آشنایی مصحح جدید با اصول تصحیح را می‌رساند و ادعای مصحح را نفی می‌کند، عدم اعراب‌گذاری فصلهای عربی است. اگر دکتر مهرآبادی سعی در استفاده سریع محققان از متن فیه‌مافیه داشت،



چاپ استاد فروزانفر است و این ادعا که دکتر مهرآبادی ادعا کرده فهرست جدیدی به چاپ استاد فروزانفر افزوده نادرست است. شایان توجه است که در فهرست مندرجات دکتر مهرآبادی فهرست اسامی کتب آمده است ولی در ص ۳۹۵ چاپ ایشان از این فهرست خبری نیست و کتاب ایشان ۳۸۴ صفحه بیشتر ندارد.

این مطلب ادامه دارد

بهتر بود فصلهای عربی را اعراب‌گذاری و لاقل آنها را به فارسی معنی می‌کرد نه اینکه تنها چند نقطه و ویرگول آن هم به حدّ وفور به متن چاپی استاد فروزانفر بیفزایند.

مصحح که متن تصحیح شده استاد فروزانفر را به نام خود رقم زده حتی از اعراب‌گذاری فصول عربی (در متن فروزانفر نیز بدون اعراب است) سر باز زده و به پیروی از متن فروزانفر فصلهای عربی را بدون اعراب رها کرده است. (نک: ص ۱۶۱، ۲۰۳، ۲۱۸، ۲۵۳، ۲۷۷ و ۲۷۹).

فهرست مندرجات		فهرست مندرجات	
۱ - ج	۲۳۵ - ۱	۱ - ج	۲۳۵ - ۱
۲ - ج	۲۳۶ - ۲۳۷	۲ - ج	۲۳۶ - ۲۳۷
۳ - ج	۲۳۸ - ۲۳۹	۳ - ج	۲۳۸ - ۲۳۹
۴ - ج	۲۴۰ - ۲۴۱	۴ - ج	۲۴۰ - ۲۴۱
۵ - ج	۲۴۲ - ۲۴۳	۵ - ج	۲۴۲ - ۲۴۳
۶ - ج	۲۴۴ - ۲۴۵	۶ - ج	۲۴۴ - ۲۴۵
۷ - ج	۲۴۶ - ۲۴۷	۷ - ج	۲۴۶ - ۲۴۷
۸ - ج	۲۴۸ - ۲۴۹	۸ - ج	۲۴۸ - ۲۴۹
۹ - ج	۲۵۰ - ۲۵۱	۹ - ج	۲۵۰ - ۲۵۱
۱۰ - ج	۲۵۲ - ۲۵۳	۱۰ - ج	۲۵۲ - ۲۵۳
۱۱ - ج	۲۵۴ - ۲۵۵	۱۱ - ج	۲۵۴ - ۲۵۵
۱۲ - ج	۲۵۶ - ۲۵۷	۱۲ - ج	۲۵۶ - ۲۵۷
۱۳ - ج	۲۵۸ - ۲۵۹	۱۳ - ج	۲۵۸ - ۲۵۹
۱۴ - ج	۲۶۰ - ۲۶۱	۱۴ - ج	۲۶۰ - ۲۶۱
۱۵ - ج	۲۶۲ - ۲۶۳	۱۵ - ج	۲۶۲ - ۲۶۳
۱۶ - ج	۲۶۴ - ۲۶۵	۱۶ - ج	۲۶۴ - ۲۶۵
۱۷ - ج	۲۶۶ - ۲۶۷	۱۷ - ج	۲۶۶ - ۲۶۷
۱۸ - ج	۲۶۸ - ۲۶۹	۱۸ - ج	۲۶۸ - ۲۶۹
۱۹ - ج	۲۷۰ - ۲۷۱	۱۹ - ج	۲۷۰ - ۲۷۱
۲۰ - ج	۲۷۲ - ۲۷۳	۲۰ - ج	۲۷۲ - ۲۷۳
۲۱ - ج	۲۷۴ - ۲۷۵	۲۱ - ج	۲۷۴ - ۲۷۵
۲۲ - ج	۲۷۶ - ۲۷۷	۲۲ - ج	۲۷۶ - ۲۷۷
۲۳ - ج	۲۷۸ - ۲۷۹	۲۳ - ج	۲۷۸ - ۲۷۹
۲۴ - ج	۲۸۰ - ۲۸۱	۲۴ - ج	۲۸۰ - ۲۸۱
۲۵ - ج	۲۸۲ - ۲۸۳	۲۵ - ج	۲۸۲ - ۲۸۳
۲۶ - ج	۲۸۴ - ۲۸۵	۲۶ - ج	۲۸۴ - ۲۸۵
۲۷ - ج	۲۸۶ - ۲۸۷	۲۷ - ج	۲۸۶ - ۲۸۷
۲۸ - ج	۲۸۸ - ۲۸۹	۲۸ - ج	۲۸۸ - ۲۸۹
۲۹ - ج	۲۹۰ - ۲۹۱	۲۹ - ج	۲۹۰ - ۲۹۱
۳۰ - ج	۲۹۲ - ۲۹۳	۳۰ - ج	۲۹۲ - ۲۹۳
۳۱ - ج	۲۹۴ - ۲۹۵	۳۱ - ج	۲۹۴ - ۲۹۵
۳۲ - ج	۲۹۶ - ۲۹۷	۳۲ - ج	۲۹۶ - ۲۹۷
۳۳ - ج	۲۹۸ - ۲۹۹	۳۳ - ج	۲۹۸ - ۲۹۹
۳۴ - ج	۳۰۰ - ۳۰۱	۳۴ - ج	۳۰۰ - ۳۰۱
۳۵ - ج	۳۰۲ - ۳۰۳	۳۵ - ج	۳۰۲ - ۳۰۳
۳۶ - ج	۳۰۴ - ۳۰۵	۳۶ - ج	۳۰۴ - ۳۰۵
۳۷ - ج	۳۰۶ - ۳۰۷	۳۷ - ج	۳۰۶ - ۳۰۷
۳۸ - ج	۳۰۸ - ۳۰۹	۳۸ - ج	۳۰۸ - ۳۰۹
۳۹ - ج	۳۱۰ - ۳۱۱	۳۹ - ج	۳۱۰ - ۳۱۱
۴۰ - ج	۳۱۲ - ۳۱۳	۴۰ - ج	۳۱۲ - ۳۱۳
۴۱ - ج	۳۱۴ - ۳۱۵	۴۱ - ج	۳۱۴ - ۳۱۵
۴۲ - ج	۳۱۶ - ۳۱۷	۴۲ - ج	۳۱۶ - ۳۱۷
۴۳ - ج	۳۱۸ - ۳۱۹	۴۳ - ج	۳۱۸ - ۳۱۹
۴۴ - ج	۳۲۰ - ۳۲۱	۴۴ - ج	۳۲۰ - ۳۲۱
۴۵ - ج	۳۲۲ - ۳۲۳	۴۵ - ج	۳۲۲ - ۳۲۳
۴۶ - ج	۳۲۴ - ۳۲۵	۴۶ - ج	۳۲۴ - ۳۲۵
۴۷ - ج	۳۲۶ - ۳۲۷	۴۷ - ج	۳۲۶ - ۳۲۷
۴۸ - ج	۳۲۸ - ۳۲۹	۴۸ - ج	۳۲۸ - ۳۲۹
۴۹ - ج	۳۳۰ - ۳۳۱	۴۹ - ج	۳۳۰ - ۳۳۱
۵۰ - ج	۳۳۲ - ۳۳۳	۵۰ - ج	۳۳۲ - ۳۳۳
۵۱ - ج	۳۳۴ - ۳۳۵	۵۱ - ج	۳۳۴ - ۳۳۵
۵۲ - ج	۳۳۶ - ۳۳۷	۵۲ - ج	۳۳۶ - ۳۳۷
۵۳ - ج	۳۳۸ - ۳۳۹	۵۳ - ج	۳۳۸ - ۳۳۹
۵۴ - ج	۳۴۰ - ۳۴۱	۵۴ - ج	۳۴۰ - ۳۴۱
۵۵ - ج	۳۴۲ - ۳۴۳	۵۵ - ج	۳۴۲ - ۳۴۳
۵۶ - ج	۳۴۴ - ۳۴۵	۵۶ - ج	۳۴۴ - ۳۴۵
۵۷ - ج	۳۴۶ - ۳۴۷	۵۷ - ج	۳۴۶ - ۳۴۷
۵۸ - ج	۳۴۸ - ۳۴۹	۵۸ - ج	۳۴۸ - ۳۴۹
۵۹ - ج	۳۵۰ - ۳۵۱	۵۹ - ج	۳۵۰ - ۳۵۱
۶۰ - ج	۳۵۲ - ۳۵۳	۶۰ - ج	۳۵۲ - ۳۵۳
۶۱ - ج	۳۵۴ - ۳۵۵	۶۱ - ج	۳۵۴ - ۳۵۵
۶۲ - ج	۳۵۶ - ۳۵۷	۶۲ - ج	۳۵۶ - ۳۵۷
۶۳ - ج	۳۵۸ - ۳۵۹	۶۳ - ج	۳۵۸ - ۳۵۹
۶۴ - ج	۳۶۰ - ۳۶۱	۶۴ - ج	۳۶۰ - ۳۶۱
۶۵ - ج	۳۶۲ - ۳۶۳	۶۵ - ج	۳۶۲ - ۳۶۳
۶۶ - ج	۳۶۴ - ۳۶۵	۶۶ - ج	۳۶۴ - ۳۶۵
۶۷ - ج	۳۶۶ - ۳۶۷	۶۷ - ج	۳۶۶ - ۳۶۷
۶۸ - ج	۳۶۸ - ۳۶۹	۶۸ - ج	۳۶۸ - ۳۶۹
۶۹ - ج	۳۷۰ - ۳۷۱	۶۹ - ج	۳۷۰ - ۳۷۱
۷۰ - ج	۳۷۲ - ۳۷۳	۷۰ - ج	۳۷۲ - ۳۷۳
۷۱ - ج	۳۷۴ - ۳۷۵	۷۱ - ج	۳۷۴ - ۳۷۵
۷۲ - ج	۳۷۶ - ۳۷۷	۷۲ - ج	۳۷۶ - ۳۷۷
۷۳ - ج	۳۷۸ - ۳۷۹	۷۳ - ج	۳۷۸ - ۳۷۹
۷۴ - ج	۳۸۰ - ۳۸۱	۷۴ - ج	۳۸۰ - ۳۸۱
۷۵ - ج	۳۸۲ - ۳۸۳	۷۵ - ج	۳۸۲ - ۳۸۳
۷۶ - ج	۳۸۴ - ۳۸۵	۷۶ - ج	۳۸۴ - ۳۸۵
۷۷ - ج	۳۸۶ - ۳۸۷	۷۷ - ج	۳۸۶ - ۳۸۷
۷۸ - ج	۳۸۸ - ۳۸۹	۷۸ - ج	۳۸۸ - ۳۸۹
۷۹ - ج	۳۹۰ - ۳۹۱	۷۹ - ج	۳۹۰ - ۳۹۱
۸۰ - ج	۳۹۲ - ۳۹۳	۸۰ - ج	۳۹۲ - ۳۹۳
۸۱ - ج	۳۹۴ - ۳۹۵	۸۱ - ج	۳۹۴ - ۳۹۵
۸۲ - ج	۳۹۶ - ۳۹۷	۸۲ - ج	۳۹۶ - ۳۹۷
۸۳ - ج	۳۹۸ - ۳۹۹	۸۳ - ج	۳۹۸ - ۳۹۹
۸۴ - ج	۴۰۰ - ۴۰۱	۸۴ - ج	۴۰۰ - ۴۰۱
۸۵ - ج	۴۰۲ - ۴۰۳	۸۵ - ج	۴۰۲ - ۴۰۳
۸۶ - ج	۴۰۴ - ۴۰۵	۸۶ - ج	۴۰۴ - ۴۰۵
۸۷ - ج	۴۰۶ - ۴۰۷	۸۷ - ج	۴۰۶ - ۴۰۷
۸۸ - ج	۴۰۸ - ۴۰۹	۸۸ - ج	۴۰۸ - ۴۰۹
۸۹ - ج	۴۱۰ - ۴۱۱	۸۹ - ج	۴۱۰ - ۴۱۱
۹۰ - ج	۴۱۲ - ۴۱۳	۹۰ - ج	۴۱۲ - ۴۱۳
۹۱ - ج	۴۱۴ - ۴۱۵	۹۱ - ج	۴۱۴ - ۴۱۵
۹۲ - ج	۴۱۶ - ۴۱۷	۹۲ - ج	۴۱۶ - ۴۱۷
۹۳ - ج	۴۱۸ - ۴۱۹	۹۳ - ج	۴۱۸ - ۴۱۹
۹۴ - ج	۴۲۰ - ۴۲۱	۹۴ - ج	۴۲۰ - ۴۲۱
۹۵ - ج	۴۲۲ - ۴۲۳	۹۵ - ج	۴۲۲ - ۴۲۳
۹۶ - ج	۴۲۴ - ۴۲۵	۹۶ - ج	۴۲۴ - ۴۲۵
۹۷ - ج	۴۲۶ - ۴۲۷	۹۷ - ج	۴۲۶ - ۴۲۷
۹۸ - ج	۴۲۸ - ۴۲۹	۹۸ - ج	۴۲۸ - ۴۲۹
۹۹ - ج	۴۳۰ - ۴۳۱	۹۹ - ج	۴۳۰ - ۴۳۱
۱۰۰ - ج	۴۳۲ - ۴۳۳	۱۰۰ - ج	۴۳۲ - ۴۳۳

منابع

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، ۱۳۸۶، فیه‌ما‌فیه، تصحیح میترا مهرآبادی، تهران، دنیای کتاب، چ ۲.
 مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، ۱۳۶۹، فیه‌ما‌فیه، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، چ ۶.
 مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، ۱۳۸۸، فیه‌ما‌فیه، تصحیح توفیق هـ. سبحانی، تهران، کتاب پارسه.
 مایل هروی، نجیب، ۱۳۶۹، نقد و تصحیح متون، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی.
 ذاکرالحسینی، محسن، «گزارش سرقت یک تألیف»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، س ۷، ش ۷، اردیبهشت ۱۳۸۳.

عدم مراجعه به آیات قرآن

- مصحح جدید آنقدر به متن استاد فروزانفر وفادار مانده که متأسفانه گاه نشانی آیات را بدون دقت، به اشتباه از چاپ استاد فروزانفر نقل نموده است و متوجه عدم صحت آنها نشده. به عنوان مثال در پاورقی صفحه ۲۶ در ذیل آیه شریفه «و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم...» همان ارجاع استاد فروزانفر را آورده: قرآن کریم، سوره ۲، آیه ۲۶. در صفحه ۲۴۰ چاپ استاد فروزانفر نیز این اشتباه دیده می‌شود که درست آن آیه ۲۱۶ است.

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات متن مصحح جدید، همان فهرست

کتاب الرسائل محمدبن عبدالخالق میهنی نکته‌ای در باب نام و تاریخ تألیف (به بهانه چاپ سوم این کتاب)

عمادالدین شیخ‌الحکامی*

حدود پنجاه سال قبل برای اولین بار متن کتابی از محمدبن عبدالخالق میهنی را شادروان عدنان صادق ارزی بر اساس یگانه‌نسخه موجود در کتابخانه فاتح استانبول (به شماره ۴۰۷۹) تصحیح و در ترکیه منتشر کرد (آنقره، ۱۹۶۲). نسخه اساس او دو رساله را در بر داشت: بخش اول آن دستنویسی از عرائس الخواطر (نامه‌های رشید وطواط) و بخش دوم آن رساله‌ای که چون وی عنوان نوشته شده بر صفحه نخست رساله دوم را نامناسب پنداشته بود، تصحیح خود را با نام برساخته دستور دبیری ارائه کرد. تاریخ کتابت نسخه ذیقعدۀ ۵۸۵ هجری قمری است.

این رساله از آثار بسیار ارزشمند قرن ششم هجری و قدیم‌ترین اثر مستقل فارسی در حوزه کتابت و دبیری و شرایط و آداب آن است. دستور دبیری از نظر دربر داشتن لغات و اصطلاحات تاریخی و اجتماعی از منابع مهم زبان فارسی به شمار می‌رود و علاوه بر اعتبار تاریخی، از نظر ادبی نیز دارای اهمیت فراوان است. میهنی همچنین به مباحث رسم‌الخط و ویرایش و برخی نکات زبانشناسانه نیز توجه داشته و از همین رو این اثر در پژوهش‌های دستور تاریخی نیز مورد رجوع بوده است. نویسنده مطالب کتاب را به دو بخش تقسیم کرده است: «و بیشتری از مراسم دبیری که در اخوانیات و سلطانیات به کار شود با نامه‌ای چند که دستوری بود در هدیان مبتدیان جمع کرده آمد و بر دو قسم بنا نهاده شد: یکی در مراسم و آداب این صنعت که آن را عنوانات خوانند و دیگر در مقاصد کتابت از فنون نامه‌ها و جوابها...»

تصحیح عدنان ارزی تنها دربر گیرنده متن و مقدمه‌ای کوتاه بود و توانست ارزش و جایگاه این نسخه در مطالعات ادبی و تاریخی را به خوبی تثبیت کند.

چاپ دوم

نظر به کمبود نسخه‌های این کتاب ارزشمند در ایران و اهمیت وافر آن، آقای سیدعلی رضوی بهابادی که خود

صاحب امتیاز نشر بهاباد یزد است، به پیشنهاد دکتر شفیعی کدکنی، این کتاب را در سال ۱۳۷۵ منتشر کرده است. اساس کار مصحح علاوه بر نسخه چاپی، تطبیق مجدد با نسخه عکسی (شماره ۴۲۴۸) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، و ویرایش امروزی نسخه بود. وی با دقت و وسواس و افزودن ۲۲ صفحه مقدمه و ۸۵ صفحه تعلیقات و فهرس کامل و مفید، به درستی حق کتاب را ادا کرد. این چاپ بی‌غلط و قابل اعتماد است و ناشر برای یکسانی ارجاع، صفحات چاپی را با متن نسخه چاپی عدنان ارزی منطبق کرده است. او در مقدمه اشاره کرده است که عنوان کتاب را نمی‌پسندد و تنها به خاطر پیروی از چاپ اول، تغییری در آن نداده و البته عنوان را چون چاپ نخست، برای نشان دادن عدم اصالت، میان دو علامت قرار داده است.

چاپ سوم

مشخصات چاپ سوم کتاب چنین است:

آیین دبیری، محمدبن عبدالخالق میهنی، تصحیح اکبر نحوی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۲۰۷ صفحه (یازده + ۱۹۶)، قطع وزیری، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۴۰۰۰ تومان.

این کتاب دارای هفت صفحه مقدمه و نود صفحه یادداشت و فهرست است. اگرچه در بخش فیفا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار) به چاپ ۱۳۷۵ اشاره شده است، اما ظاهراً مصحح محترم از چاپ دوم کتاب آگاه نبوده است. تردیدی ندارم که اگر حضرت مصحح و ناشر محترم از چاپ پیشین آگاه بودند، وقت گرامی خویش بر سر تصحیح مجدد آن صرف نمی‌کردند. این اتفاق که ناشی از بی‌توجهی به پیشینه تحقیق است، خود می‌تواند نمونه خوبی برای توجه دانشجویان و پژوهشگران جوان به اهمیت جستجو از سوابق هر پژوهش باشد.

نکته ارزشمندی که آقای نحوی به کشف آن نائل آمده و در مقدمه مفصلاً بدان پرداخته‌اند، یافتن نام مولف در سلسله استادان عبدالرحیم‌بن عبدالکریم سمعانی (متولد ۵۳۷ و درگذشته حدود ۶۱۶) به صورت «ابوعبدالرحمن محمدبن عبدالخالق میهنی» است (ابن

* مؤسسه باستانشناسی دانشگاه تهران.



الدمیاتی، المستفاد من ذیل التاریخ، ص ۱۵۷). عبدالکریم نیز در ذکر ابوبکر خزیمی (درگذشته ۱۰۵۱ق) از محمدبن عبدالخالق تمیمی که از او نقل حدیث می‌کرد نام برده است. جناب نحوی به درستی این نسبت را محرف میهنی دانسته‌اند (سمعانی، الانساب، تصحیح عمرالبارودی، ج ۲، ص ۳۶۳).

قصدم از نوشتن این یادداشت مقایسه میان دو تصحیح و نشان دادن اختلاف نظر و روش مصححین نیست. بیش از هر چیز این یادداشت بهانه‌ای است برای پرداختن به دو نکته در باب نام کتاب و تاریخ تألیف آن که امیدوارم ارزش طرح داشته باشد:

در باب نام کتاب

مصحح ارجمند، آقای نحوی این اثر میهنی را با نام آیین دبیری انتشار داده و در توضیح این کار مرقوم فرموده‌اند: «نام کتاب در تنها دستنویسی که از کتاب باقی مانده است مشخص نیست (؟).... کمی بالاتر عبارت کتاب الرسائل بالفارسیه به خطی درشت نوشته شده است. احتمال می‌رود که شخصی این عنوان را برای کتاب برگزیده باشد. اما این نام تناسبی با موضوعهای کتاب ندارد (؟).... نگارنده ترجیح داد که این کتاب را آیین دبیری بنامد. این نام هم موضوعها و مطالب کتاب را به خوبی منعکس می‌کند و هم یادآور گروهی از کتابهای تعلیمی در ایران قدیم است که در هر یک از آنها فنی از فنون را آموزش می‌دادند. و مجموع این کتابها را آیین نامه می‌گفتند.»

استدلال مصحح محترم برای انتخاب عنوان «آیین دبیری» محکم به نظر نمی‌آید؛ چرا که با این حجت، دیگران نیز می‌توانند نامهایی چون «آداب دبیری» و «رسوم دبیری» یا «آداب کتابت» و ... را برگزینند و برای هر کدام نمونه‌هایی از کتب مشهور را شاهد بیاورند، مانند «آداب الحرب»، «آداب الکتابه»، «آداب البحث»، «آداب المتعلمین»، «آداب تدبیر مملکت» یا «رسوم دارالخلافة» و «رسوم الرسائل خوبی» و ...

مهم‌تر آنکه با توجه به صراحت نسخه و دربر داشتن نام کتاب الرسائل که به نظر می‌رسد به همان خط کاتب متن است، از اساس دلیلی برای تغییر این نام

وجود نداشته است. رسائل در اینجا به معنی نامه‌ها است و موضوع کتاب نیز نامه و نامه‌نگاری و رسوم آن. بخش مفصل کتاب نیز نمونه‌های مکتوبات دیوانی و قضایی است. بنابراین نام ذکر شده بر صفحه عنوان کتاب نامی اصیل، درست و متناسب بوده و نیازی به تغییر نداشته است.

افزودنی است که چون نوشتن کتبی در باب رسائل به زبان عربی رواج داشته است و این تألیف شاید نخستین نمونه فارسی بوده است، از همان ابتدا کلمه بالفارسیه نیز جزو عنوان کتاب بوده است.^۱

تاریخ تألیف کتاب

یکی از نکات مبهم در باب این کتاب، تاریخ تألیف آن است. دکتر ذبیح‌الله صفا افسوس خورده‌اند که از زمان تألیف کتاب اطلاعی در دست نیست. ایشان تاریخ تألیف را با توجه به ویژگیهای سبکی به اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم نسبت داده‌اند (گنج و گنجینه، ۱۳۶۲ش، ص ۱۷۴-۱۷۷).

شادروان علی مؤید ثابتی، کاتب نسخه نخست مجموعه را نیز محمدبن عبدالخالق پنداشته و تاریخ تألیف را میان ۵۷۶ (تاریخ کتابت نسخه نخست این مجموعه) تا ۵۸۵ ذکر کرده‌اند.

استاد نحوی به وجود تاریخ ۱۴ در یکی از منشورات کتاب (۷۹) استناد جسته و با استدلال آن تاریخ را ۵۱۴ دانسته، و در نهایت تاریخ تألیف را بعد از ۵۴۰ پیشنهاد داده‌اند.

یادآور می‌شوم که در پایان متن کتاب (ص ۸۵)، «اتفاق‌نامه»ای به تاریخ ۲۱ ذی حجه ۵۸۵ ذکر شده است. این تاریخ یا مورد توجه و بحث واقع نشده یا به پیروی از سخن صادق ارزی، که آن را تبدیل شده توسط کاتب پنداشته، بدان توجهی نشده است. این استدلال

۱. برای کتب عربی تألیف شده همزمان و یا کاربرد کلمه «رسائل» در عنوان این نوع کتب یادآوری می‌گردد: ادب الرسائل فی الادلس فی القرن الخامس الهجری. تألیف فایز عبدالنسی فلاح القیسی (عمان: دارالبشیر، ۱۴۰۹ق) و ابلیغ الوسائل الی علم الرسائل ابی اسحق بن ابی‌الفضل، و غیره. نیز مصباح الرسائل، ابتکار الافکار فی الرسائل و الاشعار، المختارات من الرسائل. و غیره.

میراث بهارستان (دفتر دوم: نوزده رساله)، به
کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای
اسلامی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸ش.

نادره جلالی



کتابخانه مجلس شورای اسلامی با داشتن ذخایر
ارزشمندی از نسخ خطی در طول حیات خود علاوه
بر نگهداری این گنجینه نفیس و تهیه نسخ خطی،
تلاشهایی نیز در جهت معرفی متون خطی، تصحیح و
انتشار آنها نیز داشته است؛ از این رو آن را باید از جمله
مراکز انتشاراتی فعال در این زمینه برشمرد. در دوران
مدیریت استاد عبدالحسین حائری، برای نخستین بار
شماری از رسائل خطی موجود در این کتابخانه تحت
عنوان گنجینه بهارستان منتشر شد. این مجموعه در
قالب هشت موضوع علوم قرآنی و روایی، حکمت، فقه
و اصول، اخلاق، ادبیات فارسی، ادبیات عرب، تاریخ و
جغرافیا و علوم و فنون به معرفی و چاپ رسالات و
نوشته‌های کوتاه به صورت موضوعی خاص اختصاص
یافت. دفتر اول گنجینه بهارستان با موضوع تاریخ در
سال ۱۳۸۴ش منتشر شد. در ۱۳۸۸ش این مرکز
در دوران مدیریت حجت‌الاسلام رسول جعفریان، که
خود از جمله پژوهشگران و مصححان فعال در زمینه
مباحث و مسائل تاریخی است، مبادرت به انتشار

ارزی شاید با توجه به دو مقدمه باشد: یکی همسانی با
تاریخ پایان نسخه (بدون ذکر روز ۲۱) و دیگری وجود
عناوین و القاب و دعای مخصوص درگذشتگان که در
صفحه نخست کتاب آمده است: «خواجۀ امام اجل
افضل، معین‌الدین، کمال‌الاسلام، سدیدالائمہ، محمدبن
عبدالخالق المیهنی - رضی الله عنه و لوالديه -».

با توجه به آنکه هیچ دلیل و توجیه منطقی برای
تغییر تاریخ ذکر شده در ذیل متن یک سند توسط
کاتب وجود ندارد، به گمان نگارنده، تاریخ تدوین کتاب
همین سال است و برای توجیه وجود عناوین پیش از
نام مؤلف و دعای پس از آن در صفحه نخست باید به
دنبال دلیلی دیگر بود.

اگر نخواهیم بپذیریم که مؤلف در فاصله چند روز
پس از تألیف کتاب درگذشته باشد (فاصله ۲۱ ذی‌حجه
تا جمعه آخر همان ماه) اما می‌توان پذیرفت، که کاتب
تألیف ناتمام استادش را تمام کرده و شاید چیزی که به
متن کتاب افزوده باشد. در صورت پذیرش این نظر، باز
هم تاریخ تدوین نهایی کتاب همین سال ۵۸۵ خواهد
بود.

ذکر دو نکته را نیز در پایان لازم می‌دانم: هر سه
تصحیح اشاره شده، براساس یگانه‌نسخه این کتاب
محفوظ در کتابخانه فاتح استانبول صورت گرفته است،
اما وجود نسخه ناتمامی از این کتاب به خط عباس
اقبال آشتیانی که به تصریح خویش بر اساس همین
نسخه خطی کتابت شده است، شاید می‌توانست برای
مصححین ایرانی، و برای حل برخی مشکلات متن مفید
فایده باشد اما این نسخه مورد توجه قرار نگرفته است
(نسخه شماره ۵۴۳۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران،
نک: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد ۱۶،
ص ۱۵).

این متن یک‌بار نیز در سال ۱۳۷۴ در قالب پایان‌نامه
کارشناسی ارشد دانشگاه تهران به راهنمایی دکتر مظاهر
مصفا تصحیح شده است.^۱

۱. «تصحیح متن دستور دبیری محمد بن عبدالخالق میهنی»،
فاطمه جانفشان وظیفه، به راهنمایی دکتر مظاهر مصفا،
پایان‌نامه کارشناسی ارشد گروه ادبیات فارسی دانشگاه تهران،
۱۳۷۴ش.



«بهارنامه» رساله‌ای است که ظاهراً وی هنگام اوضاع نابسامان و آشفته دوران ایلخانی فارس به رشته تحریر درآورده و به احمد خالدی زنجانی، وزیر گیختو و نایب امیر طغار، تقدیم کرده است. نثر وی متکلف، مصنوع است و در حال بیان مطالب خود از آیات، احادیث و اشعار پارسی و تازی نیز بهره برده است و اشعاری از خود را نیز با تخلص «شرف» آورده است.

مصحح با دقت قابل تحسین به تصحیح اثر پرداخته و تعلیقات سودمندی بر آن نگاشته است و با مراجعه به کتب و دواوین شعرای عرب و عجم، مشخص کرده اشعار متن سروده کیست. اما در باره اینکه ملاک گزینش وی در ترجمه تنها برخی از اشعار عربی متن (نک: ص ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۵۴) چه بوده و چرا در بقیه موارد از پیمودن آن راه صرف نظر کرده، جای تردید و ابهام است.

«نزهةالعشاق» تألیف عثمان بن حاج بله، تصحیح فاطمه شاملو.



نویسنده این اثر شرف‌الدین عثمان بن امین‌الدین حاجی بله تبریزی، صوفی، فقیه، اصولی و مفسر قرن هفتم و هشتم هجری است که تقریظی از او در مجموعه رشديه اثر خواجه فضل‌الله همدانی موجود است. همچنین آثاری از وی در سفینه تبریز درج شده است. متن رساله نزهةالعشاق مشتمل بر پنج قاعده و

مجموعه ارزشمند دیگری در حوزه معرفی و چاپ متون خطی با نام میراث بهارستان کرد. نخستین دفتر آن حاوی سیزده رساله در چند حوزه مختلف به این شرح منتشر شد: در حوزه ادبیات فارسی: «ربعیه و ریحیه» تألیف نظام‌الدین شامی، «لیلی و مجنون» تألیف میرزا صادق منشی متخلص به نامی، و «تذکره ثمر» تألیف میرزا سید حسین طباطبایی نائینی؛ تاریخ و جغرافیا: «سیره الامام المؤید بالله احمد بن الحسين الهارونی» تألیف المرشد بالله یحیی بن الحسن بن اسماعیل الجرجانی الشجری، «رساله فی احوال شیخ رئیس»، «مآثر عباسی» تألیف محمد صالح تبریزی، «ماجراهای یورش نایب حسین کاشی و فرزندش ماشاءالله خان به ناحیه خور و بیابانک» تألیف علی‌اکبر افسر یغمایی، و «سفرنامه» منظوم از مؤلفی ناشناخته؛ علوم قرآنی و روایی: رساله «الأثار المنتخبه» تألیف ابی‌الخیر حسن بن سوار، «کشف الحروف» تألیف عنایت‌الله شوشتری؛ فقه و اصول: «الرساله الحائریه فی تحقیق المساله السفیریه» تألیف شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی، و «القامه للبدعه فی ترک صلاة الجمعة».

دومین دفتر این مجموعه نیز مشتمل بر نوزده رساله در پنج موضوع ادبیات فارسی، تاریخ، حکمت، علوم و فنون، فقه و اصول در سال ۱۳۸۸ ش منتشر شد. رسالات مندرج در این مجموعه، به تفکیک موضوعات، به شرح زیر است:

ادبیات فارسی

«بهار نامه»، تصنیف شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌الله بن ابی نعیم مشهور به وصاف الحضرة، تصحیح علیرضا قوجه‌زاده.

نویسنده از ادبا، مورخان و شاعران مشهور عصر ایلخانان است. او پس از کسب تحصیل در زادگاهش، شیراز، در شمار عمال دولت ایلخانان درآمد و از حمایت خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی، نایب امیر طغاجار، حاکم فارس، بهره‌مند شد. او مؤلف کتب ارزشمندی در زمینه تاریخ و ادبیات است که از آن جمله به کتاب تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار، معروف به تاریخ وصاف می‌توان اشاره کرد که از متون مهم عصر مغول به شمار می‌رود.

یک خاتمه است و در ذیل هر قاعده، مؤلف به یکی از مراحل و شرایط عشق و مسائلی که میان عاشق و معشوق پدید می‌آید، پرداخته است.

مؤلف، رساله را با نثری ادیبانه توأم با نظم به رشته تحریر درآورده است. در خطبه اثر، اشاره به عشقی دارد که به آن دچار شده است. از ساختار ظاهری رساله چنین بر می‌آید او از عشق زمینی گفتگو می‌کند، ولی با تعمق در متن می‌توان دریافت، مقصود او توصیف عشقی است که در میان متصوفه به عشق حقیقی تعبیر می‌شود. در میان برخی از قاعده‌ها نیز به نقل حکایتهایی می‌پردازد که به دریافت صحیح موضوع کمک می‌کند. در خاتمه اثر نیز راجع به طایفه‌ای سخن می‌گوید که از ذوق دل بی‌نسیب‌اند و زبان طعن بر عشاق می‌گشایند و در جهل مانده‌اند.

مصحح این اثر را بر اساس دو نسخه خطی کتابخانه شهید علی پاشا و آستان قدس رضوی تصحیح کرده و نسخه کتابخانه شهید علی پاشا را به دلیل قدمت اصل قرار داده و همراه با تعلیقات سودمندی منتشر کرده است.

«لطایف ملا جعفری خروس‌باز»، تألیف محمدحسن، تصحیح بهروز ایمانی.

مؤلف از فضایی اصفهان و رنود آن سامان و از اصحاب اشهر العلماء و المحدثین علامه محمدباقر مجلسی بوده و شغل جانم‌داری وی را بر عهده داشته است. برخی او را برادرزن علامه مجلسی دانسته‌اند. او ظاهراً پس از کسب فضایل و علوم و فهم مسائل و رسوم، آن را بی‌حاصل دانسته و از وادی علم رویگردان شده و دنبال خروس‌بازی افتاده «و نام و ناموس را در این راه نهاده است». او به خروس‌لاری و سبزواری علاقه‌مند بوده و ماهها وقت خود را صرف پرورش و تربیت آنها می‌کرده و در میدان نقش جهان با خروسان حریف به جنگ می‌انداخته است. در سال ۱۳۰۵ ق شخصی به نام محمدحسن لطایف و ظرایف مشهور وی را گرد آورده است.

این اثر را ابتدا حسین نوربخش تصحیح و در کتاب اصفهانیه‌های شوخ و حاضر جواب (سنایی ۱۳۷۹ ش)

منتشر ساخت. بار دیگر بهروز ایمانی آن به طور منقح همراه با مقدمه‌ای جامع راجع به خروس‌بازی — از نمایشواره‌های رایج عصر صفوی در ایران و هند — تصحیح کرده که در این مجموعه به چاپ رسیده است. در چاپ اخیر آقای ایمانی مطایباتی را که نوربخش از قلم انداخته بوده، آورده، و افتادگیهای متن را کامل کرده است.

تاریخ

«ایضاح الانبیا فی تعیین مولد خاتم الانبیا و مقتل سیدالشهداء»، تصحیح رسول جعفریان.

نویسنده این اثر ثقة‌الاسلام تبریزی است که در فقه، تاریخ، نجوم و ریاضی تبحر داشته و آثار متعددی از وی باقی مانده است. او این رساله را در رمضان ۱۳۲۹ ق نگاشته است. از ویژگیهای این اثر تعیین روز ولادت پیامبر و تاریخ حمل آمنه به رسول خداست. باب دوم کتاب که در واقع رساله مستقلی است، به بحث تعیین روز عاشورا در ایام هفته اختصاص دارد که دقیقاً بر اساس محاسبات نجومی و تقویمی، اثبات می‌نماید روز عاشورا در چه روزی از ایام هفته رخ داده است. چنان که در صفحه اول کتاب آمده این اثر در ۱۳۳۰ ق در مطبعة امید منتشر شده ولی بیست سال بعد مجدداً گردیده و همراه چاپ شرح حال ثقة‌الاسلام انتشار یافته است.

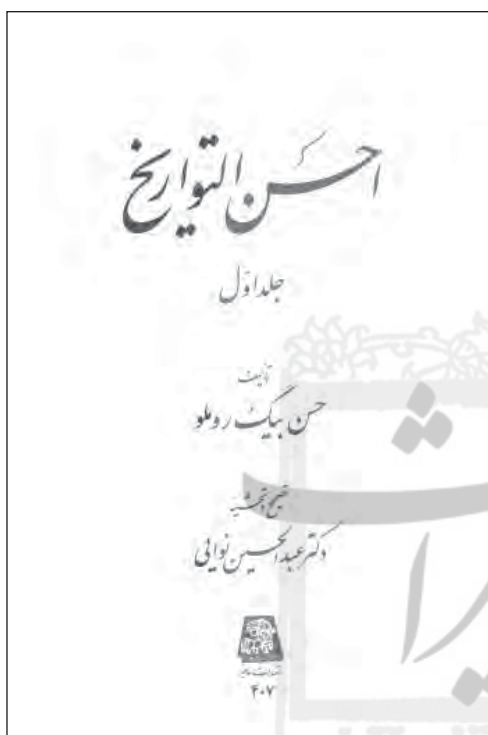
مصحح در مقدمه اثر ابتدا نگاهی گذرا به خاندان ثقة‌الاسلام تبریزی دارد، سپس راجع به آثاری که در باره شرح حال وی به رشته نگارش درآورده و ویژگیهای اثر سخن گفته و متن را به طور منقح همراه با تعلیقات سودمند به چاپ رسانده است.

«لب‌الخبر»، تألیف نجم‌الدین اسکندر آملی، تصحیح فرشته کوشکی.

مؤلف از علمای شیعه نیمه اول قرن یازدهم هجری است که اصلاً آملی بوده ولی در هند می‌زیسته و آثار متعددی چون هشت بهشت، مرآت‌الآیات، مرآت‌المذاهب، مرآت‌الازواج، مرآت‌القلوب، مرآت‌السعادة، مرآت‌الشهود، مرآت‌الجنان، مرآت‌الشروط، مرآت‌الارشاد، مرآت‌الکرامه،



فتحعلی شاه قاجار است که کتاب را به سفارش برادرش نادر میرزا نگاشته است. حوادث کتاب در باره وقایع دوران شاه اسماعیل اول است که مؤلف آن را با معرفی اجداد شاه اسماعیل شروع کرده و به شرح سرگذشت شیخ جنید پرداخته و با جلوس شاه طهماسب بر تخت سلطنت به پایان برده است. اساس کار او در نگارش این متن، کتاب احسن التواریخ تألیف حسن بیگ روملو است، ولی از منابع دیگری چون فتوحات شاهی، جواهرالخبار، تاریخ عالم‌آرای صفوی، عالم‌آرای شاه اسماعیل و حبیب‌السیر استفاده کرده است.



مؤلف با اینکه اشاره کرده قصد بیان احوال علما و متصوفه را نداشته، ولی از آنجا که در باره چگونگی به قدرت رسیدن شاه اسماعیل سخن گفته، نحوه بهره‌برداری و استفاده رهبران صفویه را از این طریقت، و شکل‌گیری جنبش شیعی صفوی صفویان را در راه کسب قدرت سیاسی به تصویر کشیده است. همچنین در مورد فرّه ایزدی سخن گفته است. در جایی می‌نویسد: «اگر پادشاه در دفع اولاد صفوی فکری بسزا بکند، اینک ملک ایران را به زور بازوی مریدان — که به شیر تعبیر توان نمود — از سلسله ترکمان بی‌ایمان

معرفت تقویم، مرآت‌التقی، گوهرشناسی و مرآت‌المذهب از وی باقی مانده است.

«لب‌الخبر» در یک مقدمه و دو بخش به رشته نگارش درآمده است. مؤلف در بخش اول، تاریخ دولتها و سلسله‌ها را به طور کلی بیان کرده است، سپس فهرستی از اسامی امیران آن دولت با سنوات امارت و سال درگذشت آنها به دست می‌دهد. در بخش دوم نیز به شرح حکایت تاریخی و داستانهای عجیب و غریب پراکنده پرداخته و ضمن بیان حکایات، برخی نکات اخلاقی را نیز متذکر شده است. مؤلف، چنانکه در مقدمه اثر می‌نویسد، به خواست فرزندش این رساله را به رشته تحریر درآورده است. او تاریخ عالم را از نوح و فرزندانش آغاز می‌کند، سپس به تشریح تاریخ دوران اساطیری ایران تا اسلام می‌پردازد. روی کارآمدن عباسیان را با تفصیل بیشتری شرح می‌دهد، اما در باب تاریخ عصر صفوی نیز، با آنکه خود معاصر آن دوران بوده، اطلاعات زیادی به‌ویژه در باره دوران سلطنت شاه سلیمان به دست نمی‌دهد.

بخش حکایات را نیز با شرح چگونگی ساخت شهر اسکندریه توسط ذوالقرنین آغاز می‌کند و چنان که خود می‌نویسد، مطالب این بخش را از کتاب جامع‌النوادر نقل کرده است. تاریخ نگارستان از دیگر منابعی است که او در تحریر اثر خود از آن استفاده کرده است.

در باب روش تصحیح این متن، می‌توان یادآور شد که مصحح بزرگوار صرف‌نظر از مقدمه‌ای سودمند و جامع که در باره شرح حال و آثار مؤلف نگاشته، تنها به بازنویسی متن پرداخته، و به ذکر آیات قرآنی و احادیث بسنده کرده و از نوشتن تحشیه و تعلیق صرف نظر کرده است. همچنین از ذکر نام نویسنده و کتابهایی که در متن سخن از آنها به میان آمده، خودداری ورزیده و آنها را با متن اصلی تطبیق نداده و در باره ویژگی اثر و علت انتخاب آن جهت امر تصحیح و پژوهش نیز سخنی به میان نیاورده است.

«تاریخ شاه اسماعیل صفوی»، تألیف امام‌قلی میرزا، تصحیح سید سعید میرمحمدصادق.

مؤلف امام‌قلی میرزا پسر بدیع‌الزمان میرزا، از نوادگان

منتزع خواهند نمود» (نک: ص ۳۳۷).

رفتار شاه اسماعیل با چلبیان بیگ و میر غیاث‌الدین محمد و به یاسا رساندن آنان، چگونگی رسمیت بخشیدن مذهب شیعه و گرویدن مردم تبریز به تشیع (ص ۳۵۹)، قتل عام مردم طبرس و کشتن هفت‌هزار تن از مردم آنجا (ص ۳۶۲-۳۶۳) و آغاز منازعه شاه اسماعیل در شرق متصرفاتش با ازبکان (ص ۳۷۲) از دیگر مطالبی است که مؤلف به شرح آن وقایع پرداخته است.

مصحح با دقت و به طور منقح متن را تصحیح و آن را با منابع هم‌عصر شاه اسماعیل مقایسه کرده است. همچنین توضیحاتی در باره برخی افراد، امکنه و اصطلاحات داده و اشعار عربی مندرج در متن را نیز ترجمه کرده است. اما در مقدمه‌ای که بر متن نگاشته، در باره علت انتخاب و ویژگی این اثر برای امر پژوهش، با توجه به چاپ آثار متعدد در این زمینه، سخن به میان نیآورده است. مصحح محترم بیان مسئله سرمای کوه سبلان و صحرای مغان (نک: ص ۳۴۷) و یا دیدن دیوان ترکی شاه اسماعیل را از نزدیک، در ذیل مسایل مهمی می‌داند که مؤلف از نزدیک به چشم دیده و گزارش کرده است. در باب تاریخ یا دوره‌ای که این اثر به رشته نگارش درآمده است، مطلبی بیان نکرده است اگرچه نسخه تاریخ ۱۲۸۹ق را داراست.

صرف‌نظر از دقتی که مصحح در امر بازخوانی متن انجام داده، متأسفانه پاره‌ای از مشکلات ویرایشی در متن به چشم می‌خورد که به برخی از آنها اشاره می‌شود. اسامی کتب در بخش تعلیقات به صور مختلف ضبط شده است برای نمونه می‌توان به تاریخ عالم‌آرای عباسی، عالم‌آرای عباسی (نک: ص ۳۳۵)، عالم‌آرای امینی یا تاریخ عالم‌آرای امینی (نک: ص ۳۳۷) اشاره کرد.

توضیحات تکراری در باره معانی واژه‌ها نیز به چشم می‌خورد، مانند جوق جوق (نک: ص ۳۴۴، ۳۴۸) قورلتای (ص ۳۵۲)، اویماق، ایماق: قبیله (ص ۳۴۰، ۳۸۰)، یاسا (ص ۳۸۴).

توضیحاتی پیرامون برخی امکنه داده شده، ولی بعضی را نادیده انگاشته است، برای نمونه: «گرمیان» و

«پاسین» (نک: ص ۳۵۳).

کلماتی که باید نزدیک به هم قرار گیرد، در متن بافاصله آمده است. برای نمونه رضوان‌مثال (ص ۳۲۹)، خواندمیر (ص ۳۳۴)، درآورد (ص ۳۳۵)، جوان‌بخت (ص ۳۴۳)، دین‌پناه (ص ۳۴۹)، مهرمظاهر (ص ۳۵۰)، سلیمان‌شأن (ص ۳۵۱)، گردون‌غلام، ملائک‌سپاه (ص ۳۵۲)، قدورمیش (ص ۳۶۱)، بی‌همال (ص ۳۶۲).

در برخی موارد به جای استعمال ویرگول، نقطه به کار رفته است، برای نمونه «چون خاطر عاطر مهرمظاهر شاه قاهر از صولت زمستان بی‌پایان قریب مسرت آمد، خسرو ثوابت و سیار از گردش چرخ دوار به برج ثور خرامید و شاهنشاه دین‌پناه امر به رکوب سپاه فرمودند» (ص ۳۴۹).

در پایان مصحح محترم در باب ضبط صحیح برخی کلمات ملاک خود را کتاب احسن‌التواریخ قرار داده، ولی علت و ملاک گزینش خود را بیان نکرده است؛ برای نمونه کلمه «مرنی».

«سالمشمار کوه‌گیلویه و بهبهان»، تألیف علی‌رضابن محب‌علی بهبهانی، تصحیح سید محمد طباطبایی بهبهانی (منصور).

این اثر، چنانکه از نامش پیداست، مشتمل است بر سالمشمار تاریخی کهگیلویه، بهبهان، عربستان و بنادر فارس از ۱۱۷۰ق تا ۱۲۴۵ق و چنانکه مصحح در مقدمه اثر نوشته، ظاهراً نگارش وقایع سالهای پایانی این سالمشمار به قلم مؤلف نیست و شخص دیگری باید آن را افزوده باشد.

مصحح محترم در تصحیح متن حاضر صرفاً به بازنویسی متن پرداخته و صرف‌نظر از بدخوانیها، از اشکالات و اشتباهات موجود در متن نیز چشم پوشیده و از ارائه توضیحاتی در باب افراد، امکنه و حوادث تاریخی خودداری ورزیده است؛ برای نمونه می‌توان به برخی از این موارد اشاره کرد:

مؤلف آمدن کریم‌خان زند به رامهرمز و نهب و غارت این ناحیه را تا حدود فلاحیه به تاریخ ۱۶ رجب ۱۱۷۰ ذکر کرده است. اما مؤلف تاریخ گیتی گشا



چرا حکم به کور کردن شریف خان باوی و اخوانش داد، توضیحی نداده است (نک: ۴۱۲).

چنان که در منابع تاریخی آمده، صادق خان قاجار در ۱۲۱۷ق حاکم کهگیلویه و بهبهان بود و شریف خان و اخوانش را به دلیل کارشکنی‌هایی که در دولت بر ضد وی به‌ویژه در زمینه راهزنی و ندادن مالیات دیوانی کردند، نابینا کرد (برای اطلاعات بیشتر، نک: فارسنامه ناصری، ۲/۲۶۸).

دعا نمودن قنوات و بهبهان در دهه عاشورا؟ (نک: ص ۴۱۶). بهتر نبود در این باره توضیحی هر چند مختصر داده می‌شد؟

«بدايع الانساب في مدفن الاطياب»، تألیف میرزا مهدی بن مصطفی حسینی تفرشی ملقب به بدایع نگار، تصحیح میرهاشم محدث.

مؤلف از ادبا و رجال دولتی عصر قاجار و اوایل پهلوی است که در ۱۲۷۹ق در تهران متولد شد. دوران سلطنت پنج پادشاه (ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه، احمدشاه، و رضا شاه) را درک کرد و سرانجام در ۱۳۲۰ش در تهران درگذشت. او مدتها در وزارت خارجه کار کرد، اهل شعر بود و «مخلص» و «لاهوئی» تخلص می‌کرد. او در طول حیات خود آثار متعددی نگاشت که از آن جمله می‌توان به خیر الکلام، دیوان شعر، بدایع الرمل، فتح‌نامه هرات، توضیح البیان فی تسهیل الاوزان، منظومه سجادیه اشاره کرد.

«بدايع الانساب في مدفن الاطياب» از دیگر آثار اوست که آن را با بهره‌گیری از کتب معتبری که در باره مدفن برخی از سادات و امامزادگان نوشته شده به زبان فارسی به رشته تألیف درآورده است. این رساله در سال ۱۳۱۹ش به همراه «مختصر جغرافیای دنیا» و «بدايع البیان» در تهران چاپ شده و مصحح بر اساس همان چاپ بار دیگر مبادرت به نشر آن کرده است (نک: ص ۴۲۷).

مصحح محترم در بخش مقدمه هیچ‌گونه توضیحی در باره علت روی آوردن به چاپ مجدد این اثر نداده و تفاوت آن را با چاپ قبلی بیان نکرده است. بخش عمده‌ای از مطالب مقدمه خود را در باب شرح حال

ماجرای لشکرکشی کریم‌خان زند به بهبهان و جنگ وی با میرزا علی‌رضا خان طباطبایی والی کهگیلویه را در ۱۱۷۱ق ذکر کرده و به تفصیل راجع به آن سخن گفته است (نک: موسوی اصفهانی، میرزا محمدصادق، تاریخ گیتی‌گشا، تحشیه و تحقیق عزیزالله بیات، ص ۳۷). مؤلف فارسنامه ناصری نیز تسخیر بهبهان را در سال ۱۱۷۱ق آورده و علت آن را خیانت رئیس علی‌رضا قنواتی بر شمرده است. وی می‌نویسد: «او بعد از این ماجرا لقب خانی گرفت و والی کهگیلویه شد» (نک: فارسنامه ناصری، ۲/۲۶۷). مصحح هیچ توضیحی در باب مقادیر اوزان یاد شده در متن نیز نداده است، برای نمونه: «قروش» و «عباسی». بدخوانی و ابهامات متن را نیز برطرف نکرده است. برای نمونه: «بهبهانی و طاعون بنادر در سنه مذکوره و آبادی بهبهان به مرتبه‌ای بود که آرد گندم به وزن بهبهان از قرار یک من یک عباسی یک ندرت داد و ستد می‌شد» [؟] (نک: ص ۴۱۰).

فوت کریم‌خان زند را مؤلف سال ۱۱۹۲ق آورده، در حالی که مورخین به اتفاق آن را سال ۱۱۹۳ق ذکر کرده‌اند (نک: ص ۴۱۰).

در باب علت مرگ جعفر خان بهبهانی و کینه ملا محمدعلی کرائی نیز توضیحی ارائه نشده است؛ در حالی که بهتر بود مصحح در پاورقی یا بخش تعلیقات توضیحی هرچند مختصر پیرامون این مسئله به خواننده عرضه می‌داشتند و ریشه این اختلاف را بیان می‌کردند. چنانکه در تواریخ آن عصر مسطور است، جعفر خان بهبهانی از سران ایلات به جهت ندادن مالیات خشمگین بود، با وجود این ظاهراً آنان را به واسطه ملا محمدعلی کرائی امان داد. اما چون آنان به بهبهان آمدند، همگی را به شیراز فرستاد و به جعفر خان زند نوشت که «آنها قصد داشتند در کهگیلویه دست به آشوب زنند و من هر چه کوشیدم مالیات نداده‌اند، پس سزای آنان مرگ است». از این رو جعفر خان زند، آنان را در شیراز به قتل رساند. امیر سبب کینه ملا محمدعلی کرائی از جعفر خان بهبهانی شد که نهایتاً به قتل وی انجامید.

یا در باب اینکه صادق خان قاجار چه کسی بود و

این فرد، از دائرةالمعارف بزرگ اسلامی برگرفته و به درج چهارم مورد پانویس بسیار مختصر در تصحیح این متن (نک: ص ۴۴۴، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۷۵) بسنده کرده است. همچنین در ذیل معرفی دیوان مؤلف، اشاره‌ای به سالهای انتشار این دیوان دارد، ولی متأسفانه در باره اینکه به تصحیح چه کسی منتشر شده اطلاعی به دست نمی‌دهد. یا در باره چاپ آثار دیگر مؤلف چون خیرالکلام (نک: ص ۴۲۴) که به کوشش چه افرادی صورت گرفته، اطلاعاتی عرضه نمی‌کند و تنها به سال انتشار آن اکتفا نموده است (نک: ص ۴۲۴-۴۲۷).

جاداشت مصحح بزرگوار در مقدمه راجع به اطلاعاتی که مؤلف در باره تولد و یا منابع مورد استفاده خویش در تحریر این اثر چون نورالابصار (نک: ص ۴۳۹)، منقطة الطالبیه (نک: ص ۴۵۶)، بستان‌السیاحه (نک: ص ۴۶۷)، تجارب‌السلف (نک: ص ۴۶۶)، شجرة‌الاولیا (نک: ص ۴۷۰)، عمدة‌الطالب، مقاتل‌الطالبین، تاریخ قم، بحر‌الانساب‌الانوار و بدایع‌الاحکام (نک: ص ۴۵۷) سخن گفته و خواننده را از دیگر آثارش چون بدایع‌الاحکام باخبر ساخته است، اشاراتی می‌آورد.

همچنین بهتر بود در تصحیح متن حاضر رسم‌الخط امروزی اعمال می‌شد. برای نمونه «بلاهوئی» و «بدایع‌نگار» به صورت جدا و به شکل «به لاهوتی» و «به بدایع‌نگار» نوشته می‌شد (نک: ص ۴۲۹).

و نیز شیوه یکسانی در ضبط کلمات اتخاذ می‌گردید؛ برای نمونه کلمه زیرکوه: «امامزاده قاسم در زیرکوه البرز شمیران است» (نک: ص ۴۲۳ و در ص ۴۶۵ که به صورت زیر کوه البرز آمده است).

«ماجرای یورش نایب حسین کاشی و فرزندش ماشاءالله خان»، تألیف علی‌اکبر افسر یغمایی (بخش دوم)، تصحیح سید علی آل‌داود.

مصحح محترم در مقدمه جامع خود توضیحی در باره آثاری که تاکنون در باره ماشاءالله خان کاشی نوشته شده، آورده و این آثار را به دو دسته تقسیم کرده است: گروه اول که عمدتاً جنبه جانبداری داشته و با راهنمایی دکتر امیرحسین آریان‌پور نواده ماشاءالله خان نوشته شده است. دیگر، آثاری که با روشی

واقع‌گرایانه به تبیین حوادث پرداخته و گویای اندکی از لطامات و خساراتی است که از سوی ماشاءالله خان کاشی و یارانش به مردم تیره‌روز حاشیه کویر وارد شده است. مصحح، مجموعه اسنادی را که زنده‌یاد عبدالحسین نوایی با همکاری آقای بقایی به چاپ رسانده و یادداشتهایی که مرحوم افسر یغمایی نگاشته، از جمله اسناد و مدارک دست اول و مهم در این زمینه بر شمرده است. اما در این میان، چون مرحوم افسر از نزدیک شاهد برخی رویدادها و حوادث تاریخی آن عصر بوده و به نگارش آن پرداخته بر ارزش اثر افزوده است.

افسر یغمایی که از سنین کودکی درگیر این ماجرا بوده و از ترس هجوم ناپیها در بیابانهای دور و نزدیک متواری بوده است، یادداشتهای خود را در چهار یا پنج دفتر نگاشته است. سه دفتر اول مشتمل بر حوادث خور، جندق و بیابانک در سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ ق و جریان رفت و آمدهای اشرار کاشی و انتظام‌الملک عرب است. او نگارش دفتر چهارم (دفتر حاضر) را در ۲۱ آبان ۱۳۴۷ آغاز کرده ولی به اتمام نرسانده است. یغمایی تحریر حوادث این ناحیه را بعد از سال ۱۳۳۰ شروع کرده است.

مصحح تعلیقات سودمندی در باب امکانه و اشخاص بر متن افزوده است.

حکمت

«منهج البحرين في تطبيق العالمين»، تألیف میرزا حسن قمی، تصحیح علی صدرایی خوبی.

مؤلف این رساله میرزا حسن قمی (حدود ۱۰۴۵-۱۱۲۱ق)، از متکلمان و فیلسوفان قرن یازدهم و دوازدهم قمری است که تحصیلات خود را نزد پدرش، ملا عبدالرزاق لاهیجی، و استادانی چون قاضی سعید قمی و فیض کاشانی انجام داد. مدتی نیز به عتبات عالیات رفت و محضر علمای برجسته آنجا را درک کرد. پس از بازگشت به وطن، در قم اقامت گزید و در مدرسه معصومیه آنجا مشغول تدریس شد و شاگردان متعددی تربیت کرد.

لاهیجی این رساله را در سنین جوانی تألیف کرده



و در ۱۰۷۰ق به پایان برده است. این اثر رساله کوتاهی است در تطبیق عالم انسانی با عالم کبیر که در دو بحر و هر بحر شامل چند قطره و هر قطره را در چند لؤلؤ قرار داده و یک خاتمه به نگارش درآورده است.

مصحح محترم در مقدمه جامع خود به تفصیل راجع به شرح احوال و آثار میرزا حسن قمی سخن گفته است و متن را به صورت منقح تصحیح کرده و همراه با تعلیقات سودمند به چاپ رسانده است.

علوم و فنون

«طبایع الحیوان الناطقه»، منسوب به هرمس الهرامسه (ترجمه‌ای ناشناخته)، به تصحیح یوسف بیگ باباپور. مصحح در بخش مقدمه تفصیلی و جامع خود نگاهی به هرامس سه‌گانه بر اساس کتاب تاریخ الحکما تألیف قفطی دارد. قفطی، هرمس الثالث را مصری می‌داند و او را با همین لقب از هرمس بابلی و هرمس اول — که به روایتی همان ادریس نبی است — تمییز می‌دهد. همچنین آثار منسوب به هرمس مصری را بر شمرده و راجع به فهرستی که ابن ندیم از کتابهای نجومی او به دست داده، سخن گفته است. همچنین فهرست تفصیلی نسخه‌شناسی آثار هرمس در زمینه کیمیاگری، نجوم، طالع‌بینی، سحر و جادو، اخلاق، الهیات و تصوف را که فؤاد سزگین در جلد چهارم کتاب تاریخ نگارهای عربی شرح داده، آورده است. سپس آثار منسوب به هرمس را به دو دسته تقسیم کرده است:

اول: آثاری که به نام هرمس ترجمه شده و در انتساب به وی می‌توان به یقین اعتماد کرد.

دوم: آثار مجعولی که به نام وی ساخته شده و به طور قطع می‌توان گفت از آن وی نیست.

مصحح محترم در پایان مقدمه، با توجه به قراین موجود، رساله «طبایع الحیوان الناطقه» را از روی سبک نگارش و محتوا، رساله‌ای مجعول خوانده است.

«المجلة فی الموسیقی»، تألیف فتح‌الله شیروانی، تصحیح سید محمدتقی حسینی و علی قرانی. رساله حاضر تألیف فتح‌الله بن ابویزید عبدالله بن

ابراهیم شایرانی شروانی (حدود ۸۲۰-۸۹۱ق)، شارح، فقیه، منجم، ادیب، ریاضیدان و موسیقیدان ایرانی است. مؤلف ظاهراً با فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح، به بورس رفت و در آن ایام رساله «مجله فی الموسیقی» را برای سلطان محمد فاتح نگاشته و به او تقدیم کرده است. او در تحریر این اثر، از آثار فیلسوفان یونان، رساله ادوار صفی‌الدین، شرح ادوار مراغی، شفاء و راه نجات تألیف ابن سینا، مفاتیح‌العلوم خوارزمی، اخلاق ناصری و شرح اشارات خواجه نصیرالدین طوسی بهره برده است. مصححان محترم در مقدمه نگاهی تحلیلی به تاریخچه موسیقی در ایران و بزرگان آن از صدر اسلام تا عصر تیموری دارند، سپس به تفصیل راجع به شروانی و آثارش سخن گفته‌اند.

«تحفة الادوار»، تألیف عنایت‌الله میرحاج‌بن هروی، تصحیح سید محمدتقی حسینی.

مؤلف که از محصلان علم موسیقی بوده، رساله خود را با دیباچه‌ای مختصر آغاز کرده است. در مقدمه در باره مباحثی چون پیدا شدن ادوار، دوازده مقام و بیست‌و‌چهار شعبه، پیداشدن شش آواز، هفده بحر اصول، آنکه هر مقامی را چه وقت خوانند، آنکه پیش هر طایفه در کدام مقامات بخوانند، آنکه در هر مقام آنکه اهل ساز نزد هر کسی به چه نوع نوازند و آنکه در هر مقام خوانندگی کنند و مقامات و شعبه‌ها را سیر نمایند، سخن گفته است. پس از آن، به مباحث روانشناسانه مقامات می‌پردازد. او علت نگارش این رساله را کاستی و اشتباهات رسایل پیشین ذکر می‌کند و در پایان اثر خود را به اکبر پادشاه گورکانی هند تقدیم می‌نماید.

«مقاله فی احکام النظر فی کتف الشاة» منسوب به شیخ بهایی، تصحیح یوسف بیگ باباپور و فضل‌الله رضوی‌پور.

رساله‌ای است کوچک در علوم غریبه و در کیفیت نگریستن بر کتف گوسفند و احکامی که در باور قدیم بدان قایل بودند.

«رساله در باب تهیه انواع مرباها و حلواها» از مؤلفی ناشناخته، تصحیح مهبانو علیزاده.

اثر حاضر بخشی از یک جنگ مفصل است و مشتمل بر چهار فصل: مرباها، ساختن حلواهای الوان و شیرینی. چنانکه مصحح محترم نوشته‌اند، در باب نویسنده و زمان نگارش آن اطلاعی در دست نیست و احتمالاً از آثار پیش از عصر صفوی است.

فقه و اصول

«اجوبة المسائل الصالحیات یا بیست و دو سؤال و جواب فقهی»، تألیف شیخ بهایی، تصحیح علی صدراپی خوبی.

این رساله همان «رساله سؤال و جواب» معروف شیخ صالح جزایری است که حاوی ۲۲ پرسش در باره مسائل فقهی و اعتقادی است. جزایری اغلب آن سؤالات را بعد از دعاهایی که برای شیخ بهایی می‌کند و نشان از بزرگی و احترام شیخ بهایی نزد وی دارد، پرسش کرده و شیخ بهایی به روش فتوایی و بعضاً استدلالی به آنها را پاسخ داده است. موضوع اولین سوال با مسئله نجاست آغاز شده و از آن پس سؤالاتی در باره عبادات مباح یا مکروه، اثبات نسب با شیاع و اشتهار، حکم استنجا با استخوان، مراتب فضیلت ائمه، حرمت شنیدن غیبت و مواد جواز آن، آیا ندانستن تعداد ائمه در مسلمانی خلل می‌رساند یا نه؟ مالکیت دانه‌های زراعی، مسئله ازدواج با خواهرزن، روزه، حکم کسی که مستحبی را ترک کند، ظلم مؤمنی به مؤمن دیگر، ادعای دین بر میت با یک شاهد، جواز قیام یا قعود در یک نماز مستحبی، شرط طلاق، چگونگی توبه از زنا، حکم وضو بدون نیت نماز، نسبت عباسیان، آیا قرآن افضل است یا کعبه و فعل کثیر در نماز مطرح شده است.

اهمیت این رساله به جهت برخی آگاهی‌هایی است که در باره فرهنگ دینی آن عصر و مسائلی که به صورت فردی و اجتماعی مردم با آن دست به‌گریبان بوده و برای گشودن آن به فقیهان مراجعه می‌کرده‌اند، به دست می‌دهد.

«رساله در نماز جمعه»، تألیف ملا حسن علی شوشتری، تصحیح محمدحسین اسدی.

مؤلف این رساله ملا حسن علی شوشتری اصفهانی از فضلا و دانشمندان عصر شاه صفی و شاه عباس ثانی است. وی این رساله را در باب حرمت نماز جمعه در زمان غیبت نگاشته است و ملا محمدطاهر شیرازی قمی از چهره‌های برجسته علمی نیمه دوم عصر صفوی، ردیه‌ای بر آن نوشته که به سال ۱۳۸۱ش به اهتمام حجت الاسلام رسول جعفریان به چاپ رسیده است.

«رسالة فی صلاة الجمعة»، تألیف سید محمداسماعیل خاتونی، تصحیح علی اسدی.

مؤلف از نوادگان میرعمادالدین محمد حسینی افسطی، از دانشمندان اصفهان در عصر صفوی است که در سال ۱۳۰۱ق در اصفهان متولد شد و در ۱۱۶۱ق در همانجا درگذشت. آثار متعددی در زمینه حکمت، کلام، تفسیر و حدیث از وی باقی مانده است.

خاتونی در این رساله در وجوب تخییری نماز جمعه در زمان غیبت به شرط حضور و وجود فقیه جامع‌الشرایط فتوا سخن گفته و چهار دلیل از کتاب شریف و سنت و اجماع عامه و خاصه بر مدعای خود اقامه کرده است. سپس کلمات و عبارات عده‌ای از فقها را نقل می‌کند و سرانجام هشت فایده را از عبارات و کلمات بزرگان دین ذکر می‌نماید.

«ردالمحباتیه»، تألیف میرزا مهدی شهید خراسانی تصحیح صدیقه ابلق‌دار.

آقا باقر وحید بهبهانی (متوفی ۱۲۰۵ق) رساله‌ای با نام «محباتیه» در باره حیل شرعی ربا و آنچه غیر مشروع است و مشروع پنداشته‌اند، نگاشته است. ردیه‌ای بر این رساله نوشته شده که تألیف آن را منسوب به میرزا محمد مهدی بن هدایت‌الله خراسانی معروف به شهید رابع از علمای بزرگ مشهد دانسته‌اند. مؤلف نخست قطعه بزرگی از رساله «محباتیه» را با عنوان «قال» نقل کرده و سپس با عنوان «اقول» به توضیح و رد سخنان وحید پرداخته است.



دیوان حافظ، مقدمه، ویراست و پرداخت متن،
گزینش و گزارش نسخه‌بدلها، ترجمه عربیها:
سید محمد راستگو، نشر نی، تهران، ۱۳۸۹ش.
فرزاد ضیائی حبیب‌آبادی
بخش دوم

۲۶. برید باد صبا دوشم آگهی آورد

که روز محنت و غم رو به کوتهی آورد
نوشته‌اند: «برید باد صبا» که تناسب موسیقائی زیبا و
خوش‌آهنگی دارد، از «نسیم باد صبا» ق - که حشوگونه
نیز هست - شیواتر و ایجازی‌تر است (ص ۱۸۱).

«نسیم باد صبا» حشوگونه نیست، چه «نسیم» در پیوند
با «باد» به معنای «بوی» است و شواهد این «نسیم باد»
چندان پرشمار است که حاجت به ذکر آن همه نیست. در
اینجا فقط به بیتی از دیوان حافظ به تصحیح خود جناب
راستگو (همین چاپ مورد نقد، ص ۱۴۷) اشاره می‌کنیم:
نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر
«نسیم باد مصلاً» و آب رکنیاد

۲۷. من از رنگ صلاح آن دم به خون دل بشستم دست

که چشم باده‌پیمایش صلا بر هوشیاران زد
نوشته‌اند: «دم» از این روی که با «خون» ایهام ترادف دارد و
با «بشستم» سجع و هم‌آوایی، از «گه» خ، ن بهتر می‌نماید
(ص ۱۸۷).

البته اشاره به پیوندی که میان «دم» و «خون» است
کاملاً درست است. اما باز هم تکرار می‌کنیم که اگر ملاک
تصحیح متون اینها باشد، ممکن است کسی در مقابل این
استدلال بگوید: «گه» نیز با «رنگ» هم حرفی دارد (تکرار
حرف «گ» که موجب افزایش موسیقی کلام است) و با
«که» در آغاز مصراع دوم، جناس خط.

۲۸. دلا ز رنج حسودان مرنج و واثق باش

که بد به خاطر امیدوار ما نرسد
نوشته‌اند: «رنج» از این روی که با «مرنج» تناسب لفظی و
معنوی زیبایی دارد، از «طعن» خ، ن بهتر می‌نماید [...]
(ص ۱۹۰).

آنچه را آقای راستگو «تناسب لفظی و معنوی زیبا»
تلقی فرموده‌اند، دکتر نیساری جزو اشتباه‌های دستنویسی
کاتب برشمرده‌اند.^۱

۲۹. هزار حيله برانگيخت حافظ از سر فکر

بدان هوس که شود آن نگار رام و نشد

نوشته‌اند: «فکر» از مکر» خ هم آهنگی خوش‌تر دارد و هم
معنایی زیباتر و اخلاقی‌تر [کذا]. حشوگونگی «از سر مکر
حيله کردن» را نیز ندارد (ص ۲۰۳).

البته باید به جناب راستگو حق داد که «فکر» را
«اخلاقی‌تر» از «مکر» بدانند، چه ایشان از عالمان علوم
دینی‌اند و همواره نگران‌اند که مبدا حافظ عملی
غیراخلاقی انجام دهد! مثلاً «نگار» خویش را با «حيله و
مکر» به چنگ آورد، وی را خام و «رام» کند و آنگاه دست
به اعمال «هوسناکانه» بزند! و بدین ترتیب نام خویش را
در زمره اهل دوزخ به ثبت رساند!

اما باید توجه داشت که هم «حيله» و هم «مکر» در
متون قدیم دارای بار معنایی مثبت نیز بوده است. بدین
توضیح که حيلة/ حيله را «حذاقت و جودت نظر» نیز معنی
کرده‌اند (لغتنامه دهخدا، ذیل «حيلة»). و «حذاقت» خود به
معنای «زیرکی»، «استادی»، «مهارت»، «نیک‌دانی»، «دانائی»
و... است (همان، ذیل «حذاقة»). ضمناً جناب راستگو را با
«علم حیل شرعی» نیز که همانا علم «فقه» باشد، آشنایی
تمام است. و اما واژه «مکر» در لغتنامه دهخدا، «تدبیر
لطیف» معنی شده و در قدیم‌ترین ترجمه‌های فارسی
قرآن نیز برای آن از جمله بدین معانی اشارت رفته است:
ساخت (مَکَر)، ساختند، سگالیده‌اند، بسگالیدند (مَکَر)
الذین... ساختن ساخته، سگالش، سازش، سگالیدن،
چاره^۲ (مَکَر). به علاوه، «وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران:
۵۴، الأنفال: ۳۰) را نیز نباید فراموش کرد.

اکنون دیگر می‌توان گفت که وجه مختار استاد
شادروان خانلری (هزار حيله برانگيخت حافظ از سر
«مکر») خالی از هرگونه حشو یا «حشوگونگی» است.
مطابق این ضبط، خواجه می‌گوید: من از روی اندیشه و

۱. مقدمه‌ای بر تدوین غزلهای حافظ؛ نیز: دفتر دگر سانیها در غزلهای
حافظ، ص ۵۴۵.

۲. فرهنگنامه قرآنی (فرهنگ برابره‌های فارسی قرآن بر اساس ۱۴۲
نسخه خطی کهن محفوظ در کتابخانه مرکزی آستان قدس
رضوی)، تهیه و تنظیم گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهشهای
اسلامی، سید محمود خسروانی شریعتی و... با نظارت
محمدجعفر یاحقی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس
رضوی، مشهد، ۱۳۷۷، ج ۳، صص ۱۴۱۰ و ۱۴۱۱.

چاره‌سازی، هزار زیرکی و مهارت و استادی به خرج دادم در آرزوی این که آن نگار رام شود، اما نشد.

در پایان این مبحث، شاید تعلیق این نکته نیز برای جناب راستگو، که به انواع تناسبات لفظی و معنوی در شعر خواجه عنایت دارند، بی‌فایده نباشد که از جمله معانی‌ای که در فرهنگها برای واژه «مکر» ذکر شده، یکی «خضاب کردن به سرخی»^۱ است دودیدگر «گلی سرخ‌رنگ که با آن، جامه‌ها را رنگ می‌کنند»^۲ و این هر دو معنی با واژه «نگار» (البته در معنای نقش و نگاری که با حنا بر دست می‌بندند) در مصراع دوم بیت مورد بحث، نوعی پیوند معنایی دارد.

نوشته‌اند: «زلف توام» با «نوشین لبان» ق، خ، ن چندان تفاوتی ندارد. اولی، هم با «شب» و «حلقه» پیوند هنری دارد و هم عاشقانه‌تر است و دومی افزون بر موسیقی خوشتر، با «بحث» و «ذکر» نیز تناسب دارد. البته اندک شلختگی نیز در آن هست که یک‌دلگی عاشق، آن را نمی‌پسندد (ص ۲۴۱).

یکی دیگر از ملاکهایی که مصحح ارجمند در تصحیح این دیوان پیش چشم داشته‌اند، «شلختگی شاعر» بوده! ملاکی که گویا تاکنون قاطبه مصححان عالم از آن غافل بوده‌اند!

۳۰. کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند

نوشته‌اند: «نگشود» از «نگشاد» ق، س روان‌تر است و هر دو از «نکشید» خ، ن ملایم‌تر و متین‌تر می‌نمایند. در «کشید» بویی از خشونت و نافرهیختگی هست که در خور داماد فرهیخته نیست. افزون بر این، شتاب و شدتی که در «کشیدن» هست، با درنگ و تأملهایی که حافظ در سخنوری داشته، چندان نمی‌خواند... (ص ۲۱۸).

البته نقاب را با مهربانی و فرهیختگی نیز می‌توان کشید!

۳۱. یاد باد آن که مه من چو کمر بریستی

در رکابش مه نو پیک جهان‌پیما بود

نوشته‌اند: ... «کمر بریستی» از «کله بریستی» خ، ن — که دور نیست تحریف باشد — درست‌تر می‌نماید. «کله بریستن» درست و معنی‌دار نمی‌نماید. مگر این که آن را تحریف «کله بشکستی» بدانیم ... (ص ۲۳۹).

اما «کله بریستن» (= کلاه بستن) هم درست است و هم معنی‌دار:

تا دید سر برهنگی طفل اشک ما

دریا به دست موج «کلاه» حباب «بست»^۲

ضمناً شادروان دکتر محبوب نیز ضبط استاد خانلری (= کله بریستی) را «بسیار بهتر از ضبط سایه»^۴ (= کمر بریستی) دانسته‌اند.

۳۲. یاد باد آن صحبت شبها که با زلف توام

بحث سر عشق و ذکر حلقه عشاق بود

۳۳. سر ز حیرت به در می‌کده‌ها بر کردم

چون شناسای تو در صومعه یک پیر نبود

نوشته‌اند: «حیرت» در معنی درست‌تر می‌نماید تا «حسرت» ق (ص ۲۴۴).

بهتر بود که جناب راستگو در این گونه موارد، دست‌کم معنای ضبط مختار خویش را قید می‌کردند. با این حال بر انتخاب علامه قزوینی (حسرت) انگشت نمی‌توان نهاد. مطابق این ضبط (حسرت) خواجه می‌گوید: چون در صومعه (خانقاه)، و مجازاً همه صوامع (خانقاهها)، که انتظار می‌رود محل حضور شناسندگان تو باشد، حتی یک پیر را هم که شناسای تو باشد (عارف باشد) نیافتیم، «حسرتی» به من

۱. تاج‌المصادر، ابوجعفر احمد بن علی بن محمد المقرئ البیهقی، تصحیح و تحشیه و تعلیق هادی عالم‌زاده، چاپ اول، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶ ش، ۲۴/۱؛ نیز نک: کتاب المصادر، قاضی ابوعبدالله حسین بن احمد زوزنی، به اهتمام تقی بینش، البرز، تهران، ۱۳۷۴ ش، حاشیه ص ۲۱؛ نیز نک: دستورالاحوان، قاضی خان بدر محمد دهار، تصحیح سعید نجفی اسداللهی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹ ش، ۶۰۵/۱.

۲. ترتیب جمهره اللغه لابی بکر محمد بن الحسن بن درید الأزدي، ترتیب و تصحیح عادل عبدالرحمن البدري، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۲۸ ق/ ۱۳۸۶ ش، ۳۶۱/۳؛ نیز نک: لسان العرب، للإمام العلامة ابن منظور، اعتنى بتصحيحها امين محمد عبدالوهاب و محمد الصادق العبيدي، دار احياء التراث العربي و مؤسسة التاريخ العربي، بيروت، ۱۵۹/۱۲.

۳. بسوخت دیده ز حیرت، ص ۶۶.

۴. درباره حافظ به سعی سایه، ص ۲۷۵.



دست داد و با این اندوه و «حسرت» به میخانه‌ها، که مأواگه عارفان حقیقی (پیرمغان) است، روی آوردم!

این اندوه و «حسرت» را خواجه در بیتی دیگر و به بیانی دیگر نیز آورده است:

دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس

کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا

۳۴. شد از بروج ریاحین چو آسمان روشن

زمین به اختر میمون و طالع مسعود

جناب راستگو در برخی موارد نیز به اختلافات چاپهای استنادی خویش (ق، خ، ن، س) اشاره نکرده‌اند. از جمله در مورد همین بیت خاطر نشان نکرده‌اند که در چاپ مرحوم قزوینی در مصراع نخست به جای «بروج»، «خروج» آمده است: شد از خروج ریاحین... .

اتفاقاً این اختلاف بسیار قابل تأمل است و نگارنده این سطور را در این خصوص مقالتهی است که به منظور پرهیز از اطالة کلام، ناچار و با عرض پوزش، باید خوانندگان ارجمند را به مقاله خویش ارجاع دهم.^۱

۳۵. حسن خلقی ز خدا می‌طلبم خوی تو را

تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود

نوشته‌اند: «خوی» با «حسن» خ چندان تفاوتی ندارد. «خوی» در بافت موسیقایی مصرع خوشتر می‌نشیند و «حسن» افزون بر تکرار، معنی آشکارتری دارد. در برخی نسخه‌ها «روی» آمده که به جای خود خوب است (ص ۲۶۱).

چرا «خوی» با «حسن» چندان تفاوتی ندارد؟! تقریباً همه شروح، «خوی» را «حشو» دانسته‌اند.^۲ پس وقتی واژه‌ای حشو به شمار می‌رود، دیگر سخن گفتن از اینکه آن واژه «در بافت موسیقایی مصرع، خوشتر می‌نشیند» وجهی نمی‌تواند داشت. لاجرم باید به دو ضبط دیگر (حسن / روی) اندیشید.

«حُسن» — که تکرار آن، خلاف نظر آقای راستگو، در این مصراع حسنی به شمار نمی‌رود — در لغتنامه دهخدا به معنای «جمال، خوبرویی، زیبایی [و...]]» آمده است. لغتنامه سپس از آندراج چنین نقل می‌کند: «و بعضی حسن را به تناسب اعضا تفسیر کرده‌اند و مراد از آن، حسن آدمی

است در مطلق حسن؛ و الا اطلاق آن بر حسن بهار [و...]] و حُسن معاش [و...]] و حسن طلب و حسن اتفاق و امثال آن نیز صحیح باشد[و...]]» (لغتنامه دهخدا، ذیل «حُسن»).

پس اگر مصراع نخست چنین باشد «حسن خلقی ز خدا می‌طلبم حسن تو را» حسن دوم به معنای جمال، زیبایی و خوبرویی است که نگارنده این حروف در اینجا از آن به «حُسن خلق» تعبیر می‌کند. بنابراین حافظ می‌گوید: علاوه بر «حُسن خلق» (= زیبایی) که داری، برای تو از خداوند «حسن خلق» (= مهربانی) نیز مسألت دارم! زیرا اگر این «حسن خلق» — که نداری — با «حُسن خلق» — که از آن بهره‌مند هستی — در تو جمع گردد، دیگر خاطر ما از تو پریشان نخواهد شد.^۳

اما ضبط «روی» (حسن خلقی ز خدا می‌طلبم روی تو را) — که آقای خرمشاهی آن را «لغو» (!) دانسته‌اند^۴ از «حسن» ساده‌تر و گویاتر است و دیگر نیازی به این همه شرح کشف ندارد.^۵ شاید تنها ایرادی که می‌توان بر این وجه (= روی) گرفت، این باشد که فقط چهار نسخه از سی‌وپنج نسخه نیساری آن را آورده‌اند.^۶

۱. «خروج یا بُروج؟» فرزاد ضیائی حبیب‌آبادی، نامه فرهنگستان، دوره ۱۰، شماره ۳ (مسلسل ۳۹)، پاییز ۱۳۸۷، ص ۶۹-۷۵. متأسفانه

آن مجله گرامی، طی فرایندی که این سالها رواج یافته و نام

«ویراستاری» بر آن نهاده‌اند (!) مقاله مخلص را از هیأتی که

من نوشته بودم به وجهی که خود می‌خواست تغییر داد و آن

را بدون اطلاع نگارنده از آنچه بر سر مقاله رفته بود، پس از

تعویق بسیار از چاپ برآورد. امید است روزی، این «بی‌رسمی»

موسوم به «ویراستاری» از عرصه مجلات علمی برافتد یا دست‌کم

«ادب ویراستاری» رعایت گردد. نیز امیدوارم روزی این مقاله را، به

صورتی که خود نوشته‌ام، در جای دیگری به طبع رسانم.

۲. نمونه را بنگرید به: ذهن و زبان حافظ، بهاء‌الدین خرمشاهی،

معین، تهران، ۱۳۷۴ش، ص ۱۹۸. نیز: «در باره حافظ به

سعی سایه»، ص ۲۷۷. نیز: حافظیات، علیرضا ذکاوتی قراگزلو،

هستی‌نما، تهران، ۱۳۸۳ش، ص ۵۱. نیز: حافظ برتر کدام است؟

رشید عیوضی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۴ش، ص ۲۵۸.

۳. نیز نک: «حافظ برتر کدام است؟».

۴. ذهن و زبان حافظ، ص ۱۹۹.

۵. شادروان مسعود فرزاد نیز «روی» را ضبط کرده است: «اصالت

و توالی ابیات در غزلهای حافظ (حرف دال)»، مسعود فرزاد،

کانون جهانی حافظ‌شناسی و دانشگاه پهلوی شیراز، ۱۳۵۳ش،

ص ۹۳۰.

۶. دفتر دگرسانیه‌ها در غزلهای حافظ، ص ۷۸۰.

باری، حدیث «حُسن» خواجه به درازا کشید. این مبحث را با یادکرد این مطلب به پایان می‌بریم که مضمون سخن خواجه در بیت مورد نظر، (چه با «حُسن» و چه با «روی») همان است که در جای دیگر گفت:

جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب

که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را

و این، خود از مضامین مشترک شعر فارسی است.

۳۶. از بهر بوسه‌ای ز لبش جان همی دهم

اینم نمی‌ستاند و آنم نمی‌دهد

نوشته‌اند: «نمی‌ستاند» را از «همی‌ستاند» ق، س — که تنها در یک نسخه، نسخهٔ خلخال آمده — از این روی بهتر می‌پسندم که با ناز و بی‌نیازی معشوق و بی‌اعتنایی او به جان عاشق — که از بنیادهای شعر عاشقانه است — سازوارتر است. تناسب و تقارن ادبی و هنری آن با «نمی‌دهد» نیز دست‌کمی از تضاد «همی‌ستاند» و «نمی‌دهد» ندارد (ص ۲۶۳).

اینکه معشوق، جان عاشق را در عوض بوسه‌ای می‌گیرد، اما بوسه را به آن بیچاره «نمی‌دهد»، از مضامین شایع و رایج شعر فارسی است:

دل خواستی ز ما چو ز تو بوسه خواستیم

چون دل بداده‌ایم سخن در چه می‌رود؟!^۱

شمسی‌دهستانی^۱

ز تو گر بوسه‌ای خواهیم به جان بفروشی و گویی

تو کی دیدی که بوس ما چنین ارزان بها باشد؟!^۲

امیرمعزی^۲

جان ز من خواهی و دانی که محابا نکنم

بوسه‌ای خواهیم و دانم که میسر نشود

جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی^۳

بستندی جان و بوسه می‌ندهی

این حدیث بدان نمی‌ماند

انوری^۴

ضمناً در همین غزل، حافظ بلافاصله پس از بیت مورد بحث (از بهر بوسه‌ای...) می‌گوید:

مُردم ز اشتیاق و در این پرده راه نیست

یا هست و پرده‌دار نشانم نمی‌دهد

و همین که می‌گوید «مردم ز اشتیاق» مؤید این است که معشوق، جان عاشق را گرفته اما به تعبیر امروز، به او «راه نداده»!

۳۷. کجاست صوفی دجّال فعل ملحدشکل

بگو بسوز که مهدی دین‌پناه رسید

نوشته‌اند: «فعل» با «کیش» خ تفاوتی ندارد. فعل با دجّال، ملحد و شکل سجع و هم‌آوایی دارد. با فضای خشن مصرع نیز سازگارتر است و «کیش» روان‌تر و خوش‌آهنگ‌تر (ص ۲۷۶).

اما برخی نسخ قدیم، «شکل» را به «دجّال» و «فعل/کیش» را به «ملحد» نسبت داده‌اند^۵ (= دجّال‌شکل ملحدفعل/کیش) که بی‌وجه نیست چه، ملحد، شکل و شمایل خاصی ندارد که توسط آن بازشناخته شود و مشخصهٔ وی «الحاد» اوست و «الحاد»، «فعل» است. در مقابل، «دجّال» است که اعور (یک‌چشم) است و همین «شکل» خاص، یکی از نشانه‌های شناسایی اوست. شاعران پارسی‌گوی نیز اغلب، «شکل دجّال» را دستمایهٔ مضامین خویش کرده‌اند، مثلاً خاقانی گوید:

اگر دجّال‌شکلی سنگ زد بر کعبهٔ جاهش

هم‌اکنون ز آفت گردون بگردد نقش ایامش^۶

۳۸. ای صبا نکهتی از خاک ره یار بیار

ببر اندوه دل و مژدهٔ دلدار بیار

نوشته‌اند: در دست‌نوشتی از سال ۸۹۲ «مژدهٔ دیدار» آمده که روان‌تر و بهتر می‌نماید. حتی دور نیست که «دلدار» تحریف «دیدار» باشد (ص ۲۸۵).

در پاسخ باید گفت که خواجه در مصراع دوم به تناسب میان «دل» و «دلدار» توجه داشته است. می‌گوید: اندوه «دل» را ببر، مژدهٔ «دلدار» را بیار.

۳۹. به پای شوق گر این ره به سر شدی حافظ

به دست هجر ناددی کسی عنان فراق

۱. لب‌الالباب، محمد عوفی، (از روی چاپ اروپا...)، سعید نفیسی،

کتابفروشی علمی، تهران، ۱۳۳۵ش، ص ۴۹۵.

۲. همان، ص ۵۳۹.

۳. دیوان استاد جمال‌الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی، به تصحیح

وحید دستگردی، نگاه، تهران، ۱۳۷۹ش، ص ۴۷۷.

۴. دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، علمی و

فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲ش، ۸۲۶/۲.

۵. دفتر دگرسانیه‌ها در غزلیهای حافظ، ص ۸۲۶.

۶. دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، زوآر،

تهران، ۱۳۷۸ش، ص ۴۴۹.



«نفع» بیفزاییم، «نقع» (با قاف در وسط) پدید می‌آید که با واژه‌های «شراب، جرعه و خاک» تناسب دارد چه، «نقع» (با قاف در وسط) در فرهنگها از جمله بدین معانی آمده است: خاک، گند، غبار، زمین خوش‌خاک، تشنگی نشانیدن، سیراب کردن، تسکین دادن و برطرف کردن تشنگی را، سیراب شدن، «شفا یافتن از شراب و جز آن».^۲

۴۱. به وقت گل شدم از توبه شراب خجل

که کس مباد ز کردار ناصواب خجل

نوشته‌اند: «به وقت» از «به عهد» خ، ن شیواتر است. هم ایهام‌پذیر است یعنی می‌تواند سوگند هم باشد، و هم بار فرهنگی بیش‌تری دارد، زیرا اصطلاحی صوفیانه - عارفانه است (ص ۳۴۰).

اگر این استدلالات ملاک تصحیح متون کهن، به ویژه دیوان حافظ باشد، همه آنچه در مورد «وقت» گفته‌اند، در باب «عهد» نیز عیناً صادق است. یعنی «به عهد» نیز، هم می‌تواند از طریق ایهام، سوگند تلقی شود و هم به قول آقای راستگو بار فرهنگی دارد! چه، از قضا «عهد» نیز از مصطلحات عرفاست.^۴

۱. «در باره حافظ به سعی سایه»، ص ۳۰۸-۳۰۹.

۲. «بسوخت دیده ز حیرت»، ص ۶۰. البته استاد جمشید سروشیار، بیشتر نیز بدین صنعت اشاره‌ای گذرا داشته‌اند («گزارد حق حافظ خلخالی»، جمشید سروشیار، نشر دانش، سال ۱۵، شماره ۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴، ص ۴۷). برای نمونه‌های دیگر این صنعت در شعر خواجه - که نگارنده این حروف، آن را «تصحیف تناسب» نام نهاده‌ام - نک: «تصحیف تناسب در شعر حافظ»، فرزاد ضیائی حبیب‌آبادی، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، سال ۵، شماره ۸ و ۹، خرداد و تیرماه ۱۳۸۱ش (شماره پیاپی ۵۶ و ۵۷)، ص ۶۷-۵۴.

۳. لغتنامه دهخدا، ذیل «نقع». نیز نک: قانون ادب، ابوالفضل حبیب‌بن ابراهیم‌بن محمد تفلیسی، به اهتمام غلامرضا طاهر، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰ش، ۱۰/۵۳/۲؛ تاج المصادر، ص ۲۳۰؛ کتاب المصادر، ص ۱۵۷؛ تکملة الأصفان، علی‌بن محمد بن سعید الادیب الکریمینی، به کوشش علی رواقی، با همکاری سیده زلیخا عظیمی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۵ش، ۷۲۲/۱؛ لسان العرب، ص ۲۶۵-۲۶۸؛ فرهنگنامه قرآنی، ۱۵۴۱/۴.

۴. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، سیدجعفر سجادی، طهوری، تهران، ۱۳۷۸ش، ص ۶۰۱.

نوشته‌اند: استاد سایه «به دست هجر» را غلط و تحریف «به دست صبر» گمان زده است. حق با اوست. عنان فراق را به دست هجر (= فراق) دادن، معنی درستی نمی‌پذیرد (ص ۳۳۳).

پس اگر «به دست هجر» غلط است و حق با او (سایه) است، چرا هم ایشان و هم خود شما وجه غلط را در متن آورده‌اید؟! مگر «تصحیح متن» به معنای پرداختن آن از وجوه غلط نیست؟! شادروان محجوب در مورد این اظهارنظر جناب سایه چنین نگاشته‌اند: «خدای را شکر که سایه عزیز بنده این بیت را در نسخه خود بدین صورت [به دست صبر] اصلاح نکرده. علت دور ماندن معنی شعر از ذهن او ظاهراً این است که به معنی اصلی «هجر» و «فراق»، کم توجه فرموده و آن دو را مترادف هم گرفته است. هجر به معنی دوری است و این معنی در هجرت و مهاجرت آشکارتر می‌شود. در صورتی که فراق به معنی جدایی است. آنچه به ذهن بنده می‌رسد این است که خواجه فرماید: اگر به پای شوق، راهی که عاشق را از معشوق دور کرده است طی شدنی بود، هیچ‌کس عنان فراق (جدایی) را به دست دوری نمی‌سپرد و خود را به معشوق می‌رساند و از وصال او برخوردار می‌شود.»^۱

۴۰. اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک

از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک

نوشته‌اند: ... به گفته سایه، اگر در مصرع دوم، به جای «نفع»، «خیر» می‌بود، هم بار ارزشی بهتری می‌داشت و هم از رهگذر جناس و هم‌آوایی با «غیر» موسیقی خوش‌تری (ص ۳۳۵).

البته تناسب «خیر» - که در هیچ نسخه‌ای نیامده - با «غیر» بر کسی پوشیده نیست؛ اما «... در نظم و نثر قدیم فارسی، گاه در یک مصرع یا یک بیت یا یک عبارت، دو کلمه یا بیشتر یافته می‌شود که اگر تغییری در نقطه‌ها یا حرکات یا «نقطه‌ها و حرکات» یکی از این دو کلمه یا چند کلمه داده شود یا همزه‌ای حذف گردد یا سرکشی افزوده یا کاسته شود، میان آن دو یا چند کلمه، نوعی تناسب (= مراعات نظیر، طباق...) حاصل می‌آید که زیباست و حافظ به ایجاد این‌گونه زیبایی‌رغبتی دارد...»^۲ مثلاً در همین بیت مورد بحث، اگر نقطه‌ای به دومین حرف کلمه

اما آنچه در این بیت از ذهن نکته‌یاب ایشان دور مانده، این است که «عهد» با «توبه»، بی‌هیچ تکلفی، در کمال تناسب است.

۴۲. الا ای پیر فرزانه مکن منعم ز میخانه
که من در ترک میخانه دلی پیمان‌شکن دارم
نوشته‌اند: «منعم» از «عیبم» ق، خ درست‌تر و شیواتر است. «عیب کردن از چیزی» درست و دستوری نمی‌نماید. ن این بیت را در پانوشت آورده است (ص ۳۶۰).

اما «عیب کردن از چیزی» از نظر قدما هم درست بوده و هم دستوری؛ و بجز حافظ، شاعران دیگر نیز آن را در شعر خویش به کار داشته‌اند:

گرچه نهان شد پری از چشم ما

زین نکند عیب، کسی بر پری

ناصر خسرو^۱

ز سودای سیه‌چشمان مکن عیب من ای ناصح

که در سر می‌پزد هر کس به قدر خویش سودایی

نسیمی^۲

اوحدی را نکند عیب ز دیوانه شدن، کس

گر تو گویی که من این بنده بدین عیب خریدم

اوحدی^۳

۴۳. چون تو را درگذر ای باد نمی‌یارم دید

با که گویم که بگوید سخنی با یارم

نوشته‌اند: «چون تو را درگذر ای باد» از «چون منش در گذر باد» ن، س «چون تو را درگذر ای یار» ق و «چون تو را درگذر باد» خ درست‌تر و معنی‌دارتر است (نک: حافظ جاوید، ص ۳۴۹) (ص ۳۶۱).

اما ظاهراً غریب‌ترین و بعبارة آخری بی‌معنی‌ترین وجه، همین ضبط متن است که آقای جاوید نیز در اثبات آن، مقاله‌ای پرداخته‌اند. چه بدیهی است که باد را در گذر می‌توان دید. این هم که آقای جاوید نوشته‌اند: «... حتی تو — ای نسیم کوی دوست — بر من نمی‌گذری و از این عاشق نگران پیامی به معشوق نمی‌بری [...]» نباید درست باشد زیرا «نسیم کوی دوست» نسیمی است که «از» کوی دوست می‌آید و پیام معشوق (یا

رایحهٔ او) را به عاشق می‌رساند، نه برعکس. به نظر می‌رسد مناسب‌ترین صورت این مصراع، ضبط شادروان خانلری (... درگذر باد...) است. بدین توضیح که خواجه می‌خواهد بگوید: «حتی باد هم نمی‌تواند به دوست، دست یابد.» و این مضمون باز هم در سخن وی سابقه دارد، چنان که گوید:

به بارگاه تو چون باد را نباشد بار

کی اتفاق مجال سلام ما افتد

چاپ قزوینی^۴

و در جای دیگر گفته است:

شاید ار پیک صبا از تو بیاموزد کار

زانکه چالاک‌تر از این حرکت باد نکرد

همان (ص ۱۶۷)

بنابر این مقدمات، در بیت مورد نظر نیز می‌گوید: در جایی که باد هم نمی‌تواند بر تو بگذرد، من پیام خود را توسط چه کسی به یارم برسانم؟ در توجیه ضبط علامه قزوینی (چون تو را درگذر ای یار نمی‌یارم دید) نیز می‌توان گفت: ای یار! چون من [از دست حسودان، رقیبان و...] جرأت نمی‌کنم^۵ تو را در گذر ببینم، به که بگویم که پیام مرا به یارم برساند؟

گفتنی است که مطابق ضبط قزوینی و خانلری، در این بیت نوعی صنعت **التفات** به کار رفته که آقایان جاوید و راستگو را بدان التفاتی نبوده است. ضبط سایه و نیساری نیز ظاهراً برای رهایی از همین پیچ و تابهاست.

۱. دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ ش، ص ۵۶.

۲. زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی، به کوشش یدالله جلالی

پندری، نشر نی، تهران، ۱۳۷۲ ش، ص ۲۹۷.

۳. کلیات اوحدی اصفهانی معروف به مراغی، با تصحیح و مقابله و

مقدمه سعید نفیسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۷۱.

۴. دیوان حافظ قزوینی - غنی، با مجموعه تعلیقات و حواشی

علامه محمد قزوینی، به اهتمام ع. جریزه‌دار، اساطیر، تهران،

۱۳۷۴ ش، ص ۱۵۳.

۵. این معنی را استاد عزیز دانشمندم جناب آقای دکتر مسیح

بهرامیان اشارت فرمودند. البته در مواضع دیگر این مقاله نیز از

لطفشان بهره‌مند شده‌ام. خداحد در همه حال از بلا نگه دارد!



۴۴. بیا که لعل و گهر در نثار مقدم تو

ز گنج خانه دل می کشم به مخزن چشم

نوشته‌اند: «مخزن» از «روزن» ق بهتر می‌نماید. هم با گنج و لعل و گهر تناسب دارد و هم تکرار قافیه را جلو می‌گیرد (ص ۳۷۲).

اما به نظر می‌رسد «روزن» با وجود تکرار قافیه درست‌تر باشد؛ زیرا «مخزن» با «گنج‌خانه» مترادف است و در این صورت، لعل و گهر از مخزنی به مخزن دیگر انتقال می‌یابد. حال آنکه حافظ می‌خواهد لعل و گهر را «نثار» مقدم یار کند. پس آن را از «گنج‌خانه» به «روزن» می‌برد و از «روزن» به پای دوست می‌ریزد و این تصویر، منطقی‌تر و لطیف‌تر است. افزون بر این، شواهد نشان می‌دهد که در گذشته میان تقاضا، دریوزگی، احسان، کرم، نثار و... با «روزن» پیوندی برقرار بوده است:

«ملک [را خوش آمد]، صرّهای هزار دینار از روزن بیرون داشت...» (گلستان).^۱

وظیفه تو رسید و نیافت راه ز در

زهی کرم که ز روزن بگردیش آونگ

مولوی^۲

کاسه در یوزه از روزن نبردم پیش ماه

خانه خود را ز برق آه، روشن داشتم

صائب^۳

احسان آفتاب به مقدار رزون است

تا ممکن است رزون دل را گشاده کن

صاحب^۴

و در مدح ممدوح گوید:

شود ز نور، گهرخیز، دیده روزن

در آن حریم که گردد گهرفشان ز مقال

صائب، ص ۳۵۶۳

و بالاخره این بیت جامی که درونمایه اصلی آن، یعنی فرو ریختن خون دل از روزن چشم، درست همانند سخن خواجه است:

ز خون دل چنان پر شد درونم

که می‌ریزد برون از روزن چشم^۵

یکی دیگر از ذوق‌ورزیهای جناب راستگو در این چاپ تازه، برگرداندن ملّمعات، به نظم فارسی است. قطع نظر از

اینکه آیا چنین کاری اساساً لازم است یا نه، به مواردی از نقش نظم ایشان اشاره می‌شود. البته نگارنده این سطور، با اذعان به بی‌ذوقی خویش، در این مبحث از هرگونه داوری پرهیخته است. در عوض، بازسوده‌های آقای راستگو را با ترجمه‌های استاد شفیع کدکنی (در چاپ سایه) در کنار هم می‌نهد و داوری را به صیرفیان رسته سخن وا می‌گذارد:

۴۵. الا یا ایها السّاقی ادر کأسا و ناولها

راستگو (ص ۳۹): بگردان جام را ساقی به دست من بده آن را.

شفیعی (ص ۶۲۷): به گردش آر جامی را و ما را ده تو ای ساقی.^۶

۴۶. بضرب سیفک قتلی حیاتنا ابدأ

لأنّ روحی قد طاب أن یکون فداک

راستگو (ص ۳۳۶):

به رخم تیغ تو مردن حیات جاوید است

که روح رسته شود چون فدای تو گردد

شفیعی (ص ۶۲۸-۶۲۹):

حیات جاودان ما به شمشیر تو پیوسته است

که جانم خوش بدان باشد که می‌گردد فدای تو

۴۷. ما لیسلمی و من بذی سلّم

این جیراننا و کیف الحال

راستگو (ص ۳۳۹):

یار را، کوی یار را چه شده

همسرایان کجا؟ حکایت چیست

۱. گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران، ۱۳۷۳ش، ص ۶۷.

۲. کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ش، ۱۴۲/۳.

۳. دیوان صائب تبریزی، به کوشش محمد قهرمان، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴ش، ۲۵۷۹/۵.

۴. همن، ج ۱، همان، ۱۳۷۰ش، ۳۹۸/۶.

۵. دیوان جامی (نورالدین عبدالرحمن)، با مقدمه و تصحیح محمد روشن، نگاه، تهران، ۱۳۸۹ش، ص ۵۰۳.

۶. حافظ به سعی سایه، کارنامه، تهران، ۱۳۷۸ش.

شفیعی (ص ۶۲۹):

چون است حال سلمی و یاران به ذی سَلَم
همسایگان کجا و چگونه است حالها

۴۸. شَمَمْتُ رُوحَ وِدَادٍ وَ شِمْتُ بَرَقَ وَصَالٍ

راستگو (ص ۳۳۸): شمیم مهر شنیدم، و برق وصل
بدیدم.

شفیعی (ص ۶۳۰):

بوی خوش دوستی شنیدم و آن بارقه وصل دیدم

۴۹. فی جمال الکمال نِلتْ مُنَى

صَرَفَ اللّٰهَ عَنكَ عَيْنَ کَمَالٍ^۱

راستگو (ص ۳۳۹):

یافتی کام در کمال جمال

دور باد از تو چشم زخمِ کمال

شفیعی (ص ۶۲۹):

ایزد از چشم بدت دور بداراد که تو

آرزوخواه شدستی به کمالی ز جمال

۵۰. مرضیة السّجایا محمودة الخصال

راستگو (ص ۳۴۳): فرخنده خوی و خصلت، سنجیده راه
و رفتار.

شفیعی (ص ۶۳۰): پسندیده خوی و ستوده خصال.

گفتنی است که آقای راستگو، «پسندیده خوی و ستوده خصال» دکتر شفیی را به عنوان ترجمه منشور شعر حافظ، آورده‌اند و این یکی از موارد نادر صنعت «توارد» است.

چنان که در آغاز این مقاله نیز گفتیم، کوشش ما بر آن بوده است که نشان دهیم تصحیح متون کهن فارسی، به ویژه دیوان حافظ، به مدد سلیقه و اجتهادات ذوقی نمی‌تواند کارساز باشد؛ چرا که سلیقه آدمیان متفاوت است و به قول خواجه «هرکسی برحسب فکر، گمانی دارد». استاد شادروان مجتبی مینوی در این باب فرموده است: «کسانی هستند که در این مرحله می‌گویند ذوق باید به کار برد. اگر ذوق به آن معنی است که ما از آن می‌فهمیم، ما با این امر مخالفیم. همه می‌گویند "ذوق این طور حکم

می‌کند". ولی ذوق کی؟ ذوق سی میلیون فارسی‌زبان در هیچ امری متفق نمی‌شود و هر کسی می‌گوید ذوق من ملاک است و ذوق سلیم را من دارم و بس [...] همه کس مدعی است که در نتیجه ممارست در دیوان فلان شاعر، به "شیوه بیان او" و "شیوه کار او" و "سبک گفتار او" آشنا شده [...] همه کس شعرها را تغییر می‌دهد و می‌گوید من حکم می‌کنم که شاعر این طور گفته بوده است [...]. راه صحیح این است که به نسخه‌های قدیم و معتبر رجوع کنیم و آنها را با هم بسنجیم و با متنهای دیگر فارسی که از قرون قدیمه به ما رسیده است مقایسه و سعی کنیم که مشکل را حل کنیم و به دلیل و برهان (نه ذوق) ثابت کنیم که صحیح، فلان‌طور است. [...] این شیوه و روش و قواعد تصحیح متون قدیم که ما به آن عمل می‌کنیم از جمله نعمتهایی است که ما از اروپاییان عالم و دانشمند فراگرفته‌ایم و از راه کتابهایی که عده زیادی از مستشرقین دانا و مرحوم میرزا محمدخان قزوینی تصحیح کرده و به چاپ رسانیده‌اند به ما رسیده است [...] چنان نیست که کارهای همه مستشرقین و همه کارهای مستشرقین بی‌عیب باشد، یا در همه کتابهایی که مرحوم علامه قزوینی چاپ کرده است هیچ غلط نباشد، اما عیب و غلط یافت شدن در کار آنها منافی صحت روش کارشان نیست [...]»^۲.

با این همه، برخی نکته‌سنجیهای مصحح در حاشیه این دیوان، حافظ‌پژوهان را به کار تواند آمد. در این مقاله، تنها به بررسی ۳۵۰ غزل نخست از چاپ آقای راستگو پرداختیم و ادامه کار را به مجالی دیگر وانهادیم. امید است آن جناب را «غبار خاطری از رهگذار ما نرسد»^۳.

۱. در چاپ آقای راستگو، «نلت» و «عنک» هر دو «مذکر» است. اما در حافظ به سعی سایه، این دو کلمه بدون اعراب ضبط شده، و این، به قول آقای راستگو «اخلاقی‌تر» است!
۲. مینوی و شاهنامه (سومین جشن طوس، ۱۶ تا ۲۰ تیر ماه ۲۵۳۶)، بنیاد شاهنامه فردوسی، تهران، ۱۳۵۶ش، ص ۱۲۶-۱۲۸.
۳. در این مقاله نیز از راهنماییهای پراح استاد دانشمند جناب آقای دکتر جمشید سروشیار، بهره‌ها برده‌ام. ذکرش بخیر، ساقی مسکین نواز من.



صنعت فربه‌سازی کتاب (بخش دوم)

مجدالدین کیوانی

۲. دیوان ظهوری ترشیزی. از مصادیق بسیار بارز صنعت فربه‌سازی مقدمه‌های دو جلد دیوان ظهوری ترشیزی (د ۱۰۲۶ق) است که با «تصحیح» اکبر بهداروند، از سوی انتشارات مولی (۱۳۸۹ش) منتشر شده است. جلد اول شامل غزلیات و جلد دوم حاوی رباعیات ظهوری است. لابد جلد دیگری از قصاید ظهوری در راه است. بهای دو جلد ۳۸۰۰۰ تومان.

مقدمه جلد اول حاوی مطالب سودمندی در باره شعر و شاعری و تحول آن در فاصله اواخر سده نهم تا نیمه سده دوازدهم، مخصوصاً دوره صفویه است که البته نود درصد آن از خود مقدمه‌نویس نیست، بلکه عیناً برگرفته از دیگران است! با وجود این، تا صفحه نودوشش هیچ ذکری از ظهوری نمی‌رود. اولین بار که نام این شاعر، آن هم به طور گذرا و در ردیف اسامی چند شاعر دیگر، به میان می‌آید در صفحه پنجاه‌ونهم مقدمه است. در صفحه نودوشش مصحح مستقیماً به ظهوری می‌پردازد؛ نخست یک صفحه کامل عین سخنان نتایج‌الافکار را در باره ظهوری نقل می‌کند؛ سپس در صفحات نودوهفت تا یکصدوشش، مدخل ظهوری ترشیزی را بی‌کم و کاست از تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم (بخش ۲) اثر ذبیح‌الله صفا رونویسی می‌کند. او حتی منابع صفا و نمونه اشعار ترشیزی را که این محقق آورده، عیناً نقل می‌کند. تتمه مقدمه نیز صرف این مطالب شده است: ۱. نقل کلمه به کلمه اقوال «دکتر اسدالله حبیب افغانی» (ص ۱۰۷-۱۲۰)، ۲. گزارش تذکره میخانه در باره نورالدین محمد ظهوری (ص ۱۲۱-۱۲۲)، ۳. گفتار مأثر رحیمی در باره زندگی ظهوری (ص ۱۲۳-۱۲۴)، و ۴. ساقی‌نامه ظهوری (ص ۱۲۶-۱۲۷).

مقدمه یک کتاب علی‌القاعده باید عمدتاً (اگر نه تماماً) مستقیماً در باره محتویات خود کتاب باشد، نه شامل مطالبی که احتمالاً به طور غیر مستقیم با آن ارتباط پیدا می‌کند. درست است که ظهوری ترشیزی، یکی از پیروان سبکی است که به «هندی» معروف شده، ولی این بدان معنا نیست که بیش از سه‌چهارم مقدمه دیوان او

به ویژگیهای این سبک، سوابق، تحولات، و پیروان آن تخصیص داده شود، بدون آنکه نامی نیز از خود او برده شود!

اطلاعات مندرج در این مقدمه، گرچه گاهی تکراری و دستخوش اطناب مُمل‌اند، فی‌نفسه سودمندند، ولی اکثر آنها غیر محتاج‌الیه و در واقع در جای نامتناسب‌اند. من نه، خدای ناخواسته، قصد اسائه ادب به ساحت علمی مقدمه‌نویس دارم و نه می‌خواهم وارد نقد نحوه ویرایش ایشان شوم، چون هر چه نگاه می‌کنم نمی‌فهمم اصلاً ایشان چه «تصحیحی» انجام داده‌اند: نه از نسخه یا نسخه‌های خطی‌ای سخن گفته‌اند نه از مراحل کار خود. مع ذلک، فرض را بر این می‌گذارم که حرفهای ایشان همه بکر، و مشکل‌گشا و صددرصد درست است؛ حرف من این است که جای این همه حرفهای رنگارنگ، در مقدمه دیوان ظهوری ترشیزی نیست. حق می‌بود ایشان به جای این انبوه مطلب، مثلاً، در باره «طرز نو»، و مختصه‌های سبک هندی و جنس کاربردهای استعاره و خیالی تازه در سبک شعر سده‌های دهم تا یازدهم، شعر صاحب‌عله — یعنی ظهوری — را محور بررسیهای خود قرار می‌دادند و استشهدهای خود را — لاقلاً — بیشتر از دیوان این شاعر نقل می‌کردند. در میان دهها شاهد مثالی که او در توضیح ویژگیهای طرز نو و سبک هندی نقل کرده است، تقریباً هیچ بیتی از ظهوری به چشم نمی‌خورد. ای کاش به جای همه اینها، جناب مصحح در این مقدمه تنها به خود رباعیهای شاعر می‌پرداخت و به جای کلی‌گویی، ضمن ذکر مصادیق می‌گفت، مثلاً، چه تفاوتی میان رباعیهای ظهوری با فلان شاعر قبل و بعد از او بوده است؛ چه ویژگیهایی اختصاصاً رباعی او را متمایز از رباعیهای دیگران کرده است؛ صور خیال در آنها چیست؛ پیچیدگیهایش در کجاست، و تازگیها و نوآوریهایش کدام است. لاقلاً نکته‌های معنایی، بدیعی و دستوری چند رباعی ترشیزی را تحلیل می‌کرد و می‌گفت، مثلاً، معنای چند رباعی زیر چیست؟ (املای کلمات عیناً از ویرایش بهداروند رونویسی شده است):

میدان فراست است از این طرفه فرس

در پویه از او صباست صد مرحله بس

با قطره زمیش هم‌رهی کرده هوس

این است که بر دویدن افتاده نفس

آهو می‌ناز گو به چشم سیهش
خوانده است دواى خود براهیم شهش
نازم به خطش گر تماشایی از او
برداشته دیده مانده بر جا نگهش

ص ۱۱۳

عالی است بنا، مگو که بنا کردش
بناست چکاره، کارفرما، کردش
کجکاری بام و در گذشتش به ضمیر
فرمود که گردون سحرا ندا کردش

ص ۱۲۴

می‌پوش عمل، مکوش در توضیحش
بر گوش مزن کنایه تصریحش
در پیش منه نسخه تألیف و رجا
گر خوف نکرده سعی در تصحیحش

ص ۱۲۵

و یا توضیح دهد چرا عنوان رباعی زیر را ایشان یا دیگران
«قامت» گذارده‌اند:

طنازی نوری شه از گفتارش
در کنج قفس بال و پرش گلزارش
برجسته‌تر از صفیر نی آوازش
پر قصه‌تر از نوک قلم منقارش

ص ۱۲۴

اجزا و مؤلفه‌های فربه‌سازی در مقدمه دیوان ظهوری، از همان دو صفحه اول کتاب و از همان نقطه‌ای که یک غزل کامل – بدون مناسبتی خاص – از حافظ نقل شده است، تا پایان مقدمه به چشم می‌خورد. بسیاری مطالب را می‌توان به نوعی به مطلب اصلی مقدمه ربط داد، ولی اگر صرف این نوع «ربط» مبنای کار قرار گیرد، آن وقت سخن را پایانی نخواهد بود. در نوشته‌ای تحقیقی، اصل «الکلام یجر الکلام» جایی ندارد. اتفاقاً در این سنخ نوشته‌ها، نویسندگان باید با وسوسه این گرایش مقابله کنند. این چه مقدمه‌ای است که باید نودوپنج صفحه آن را خواند تا فهمید نام و مشخصات صاحب دیوان چیست! آشفتگی عمومی در عرصه مطالب مقدمه چنان است که در نظر اول نمی‌توان گفته‌های مقدمه‌نویس را از اقوال دیگران جدا کرد. در انتهای صفحه هفت می‌خوانیم: «برای استنباط و ادراک این مهم که چه محاسن و معایبی این طرز نو

[۱۴] دارد، به اندیشه و آرای بزرگان ادبیات امروز متوسل شده‌ایم که امیدواریم راهی به دهی برده باشیم. در کتاب گران سنگ تاریخ ادبیات فارسی (کذا!) دکتر ذبیح‌الله صفا آمده است که:
سرود حافظ:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند پنهان خورید
باده که تکفیر می‌کنند (زهی نمونه‌خوان دقیق!)
بهداروند غزل حافظ را تا بیت تخلص نقل می‌کند و پس از آن، در پایان صفحه هشت، می‌نویسد:
«ز دست کوتاه خود زیر بارم

که از بالابندان شرمسارم
شوق و عشق تصحیح این کار را به برادر و استاد عزیزم جناب استاد بهاء‌الدین خرمشاهی که قرآن‌پژوهی اندیشمند و حافظ‌شناسی مهرآفرین است، پیشکش می‌کنم.

با احترام و سپاس

اکبر بهداروند

(بنده نمی‌دانم جناب خرمشاهی از نظم و نسق کار در کتابی که «عشق تصحیح» آن به ایشان پیشکش شده، خبر دارند؟). آنگاه ذیل عنوان «شیوه سخنوری و ویژگی‌ها و مرحله‌های تحول آن در عهد صفوی»، بدون درج علامت نقل قول، جلد و شماره صفحات تاریخ ادبیات در ایران روانشاد صفا، صفحات ۵۲۱-۵۷۵ از این تاریخ را حرف به حرف نقل می‌کند؛ یعنی، چهل صفحه از مقدمه خود را از حرفهای صفا پُر می‌کند تا «راهی به دهی برده» باشد! از صفحه پنجاه‌ویک مقدمه، مطالبی را از تحول شعر فارسی زین‌العابدین مؤتمن نقل می‌کند، بدون آنکه نشان دهد از کجا نقل قول را شروع و به کجا پایان برده است! پس از مراجعه به کتاب مؤتمن معلوم شد که مصحح از صفحه ۳۴۴ تا ۳۷۷ آن را طابق النعل بالنعل نقل کرده است. چرا، فقط شماره‌های حروفی بخشهای اول تا هفتم را به عدد ۱ تا ۷ تغییر داده است!

آنگاه نوبت به نقل قول از کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف سید محمدرضا دایی‌جواد، می‌رسد که دقیقاً نمی‌دانم تا کجای نوشته آن مرحوم را به مقدمه خود انتقال داده است. او هشت سطر از مطالبی را که قبلاً یک بار از صفا نقل کرده دوباره در صفحه یکصدویازده تکرار



می‌کند. با این حساب از مقدمه ۱۲۷ صفحه‌ای، قریب به نود صفحه آن نقل قول مستقیم است: رکورد در صنعت فربه‌سازی کتاب!

جناب بهداروند فربه‌سازی را به این محدود نکرده و به جلد دوم دیوان، شامل رباعیات ظهوری، نیز کشانده است. برای ۱۷۰ صفحه متن هزار و اندی رباعیات، یکصد و هفده صفحه مقدمه نوشته است. صنعت فربه‌سازی در این مقدمه حتی بیش از مقدمه جلد اول خود را نشان می‌دهد. اینجا نیز مصحح ارجمند با نقل غزل کاملی از حافظ آغاز می‌کند و در صفحه اول شیون پیش از مرگ می‌زند که «فردا [یعنی پس از نشر دیوان ظهوری] روز از نو روزی از نو افرادی ناآگاه و خودخواه ظهوری ترشیزی را به نفع خود مصادره می‌کنند، غافل از اینکه این ناچیز [یعنی بهداروند] چه سالیان درازی از عمرم را صرف این کار کرده است (کذا!)» (ص هشت مقدمه). ای کاش او اندکی از بسیار سالها زحمتی را که بر سر این کار گذارده شرح می‌داد!

در اینجا هم باز بنده به شیوه عمل، مبانی علمی و روش‌شناسی تحقیق ایشان کار ندارم؛ حرفم بر سر طول مقدمه کتاب و تناسب و ربطش با غزلیات ظهوری است. در این مقدمه بی‌اندازه طولانی و بی‌تناسب، راجع به هر کس که یک رباعی سروده یا به وی منسوب است، سخن رفته جز از ظهوری ترشیزی.

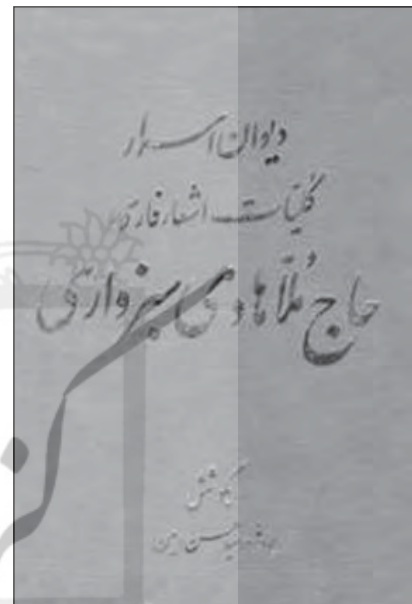
مصحح به شیوه معمول خود در جلد اول، مقدمه جلد دوم را نیز با یک حسن تخلص ماهرانه این‌گونه آغاز می‌کند: «دغدغه مقدمه‌نویسی رنجم می‌داد که بین کتابهای کتابخانه‌ام به سیر رباعی اثر دکتر سیروس شمیسا مواجه شدم که لذت خواندن دوباره این کتاب مرا متحیر کرد و به خویش گفتم که خاکم به دهن که اگر حرفی غیر از این کتاب بنویسم. پیشاپیش از استاد گرانقدر دکتر شمیسا تشکر و سپاس دارم و امیدوارم این مقدمه فتح بایی جهت دیگر دوستان محقق در زمینه رباعی‌شناسی شود» (ص هشت). اینجا مصحح ضمن اینکه از کیسه خلیفه حاتم‌بخشی می‌کند، باز بدون درج علامت نقل قول و ذکر شماره صفحه و مشخصات کتاب شمیسا، از بای بسم‌الله تا تای تمت ۱۶۰ صفحه از کتاب او را رونویسی می‌کند؛ و در پایان این همه زیت فکرت سوختن و به این کتاب و

آن کتاب مراجعه کردن، می‌فرماید: «در فرجام کار سپاس و تشکر خود را به آستانه عزیزانی که مرا در این کار سترگ و ژرف (تأکید از نگارنده) مشوق و یاری‌گر بودند ابراز می‌دارم» (ص ۱۱۶). کاری که جناب مصحح در این مقدمه انجام داده‌اند یادآور حکایت عربی است که دید چند نفری دیگری بزرگ بر آتش نهاده تا مشترکاً آشی بپزند؛ او نیز موش مرده‌ای را به دیگ انداخت و گفت: آنا شریک! ایشان در جای جای «مقدمه» خود یکی دو سطر یا، در دو سه مورد، هفت هشت سطری در افزوده‌اند بدون آنکه مشخص کرده باشند حرف ایشان چیست و حرف شمیسا کدام است. یعنی، بی‌محبا و بدون دادن علامت، ناگاه وسط حرف شمیسا دویده‌اند. بنابراین، من خواننده همه آنچه را که در این مقدمه می‌خوانم تصور می‌کنم از شمیسا است، در حالی که هر از گاهی حضرت بهداروند با درج جمله یا جملاتی (غالباً غیر ضروری) در متن گفته‌های شمیسا حضور خود را به خواننده یادآور می‌شوند، بدون توجه به اینکه وقتی هیچ قرینه‌ای و نشانه‌ای وجود ندارد، من از کجا بفهمم فلان جمله از افاضات خود مصحح است. حداقل کاری که ایشان می‌توانستند بکنند این بود که افزوده‌های خود را در حاشیه صفحه (با درج علامت م. = مصحح) بیاورند.

جالب این است که مصحح پیش از شروع به رونویسی از مقدمه سیر رباعی، خاضعانه — ولی در الفاظی ناهمساز با حال و هوای یک مقدمه تحقیقی — می‌گوید: «خاکم به دهن که اگر حرفی غیر از این کتاب بنویسم». در صفحه هفتادویک از رونویسی خود آنجا که سخن از محاسن و معایب سبک هندی می‌رود، شمیسا را دچار تناقض‌گویی و «این نقطه نظر از این استاد دانشگاه» را «عجاب‌انگیز» می‌خواند، و آنگاه داوری خود را در باره کتاب سیر رباعی چنین بیان می‌فرماید: «در این کتاب [شمیسا] با نگاهی گذرا به سحابی استرآبادی پرداخته است و در مورد بیدل دهلوی تنها به آوردن نامی و چند رباعی از وی قناعت کرده است، در صورتی که سحابی و بیدل دهلوی در سبک هندی دارای رباعیاتی با ویژگیهای خودشان می‌باشند. من اعتقاد دارم که ایشان [شمیسا] فقط به آرا و اندیشه‌های تذکره‌نویسها اکتفا کرده است و با کمال کم‌لطفی و یا بهتر بگویم بر اساس بی‌اطلاعی

(!) اسمی از ظهوری ترشیزی به میان نیاورده‌اند...»؛ و به این ترتیب، حق‌التألیف آقای شمیسا را پُر و پیمان کف دستش گذاشته است! بنده نمی‌پرسم چرا جناب بهداروند که در بعضی از جاهای مقدمه شمیسا انگشت دخالت فرو برده‌اند، کمبود کار او را در مورد دو شاعر مطلوب خود شخصاً جبران نکرده‌اند و با اینکه نام جلد دوم از ویرایش بی‌نظیرشان «رباعیات ظهوری ترشیزی» است، خودشان در این مقدمه کلامی در باره او نگفته‌اند.

۳. دیوان اسرار، کلیات اشعار فارسی حاج ملاهادی سبزواری، به کوشش پروفیسور سید حسن امین، انتشارات بعثت، ۱۳۸۰ش.



این کتاب ۴۹۰ صفحه‌ای شامل ۲۱۰ صفحه مقدمه، ۲۰۸ صفحه متن اشعار حاج ملاهادی، و ۴۷ صفحه زیر عنوان «اشعار فرزندزادگان اسرار» و هفده صفحه فهرس است. بسیاری از عوامل آسیب‌رسانی که در بخش اول این نوشتار گفته شد، در مورد مقدمه ویرایش جدید دیوان سبزواری نیز صادق است، منتها بعضی ویژگی‌های این مقدمه بیشتر توی ذوق می‌زند و آن جنبه تبلیغاتی و اخوانی بودن کار ویراستار است که هر دو از ارزش علمی یک کار تحقیقی می‌کاهد. یادآوری این نکته لازم است که مقدمه یک کتاب شعر علی‌الاصول باید با رساله‌ای که در باره کل شخصیت او نوشته می‌شود فرق داشته

باشد؛ همه چیز را در باره او نمی‌توان و نباید در مقدمه دیوان او تلنبار کرد. به علاوه، مقدمه هر کتابی — چه دیوان شعر چه جز آن — باید حتی‌الامکان از بار هیجانات و عرق هم ولایتی، هم‌کیشی، هم‌صنفی و حرفهای تبلیغاتی‌گونه و شعارمانند از سویی و از مطالب اخوانی، از دیگر سوی، خالی باشد. مقدمه کتاب دفتر خاطرات و جای حرف‌و‌حدیث‌های شخصی نیست — مخصوصاً اگر آن خاطرات و حرف و حدیثها ربطی به صاحب اثر نداشته باشد. اینها نکاتی است که در مقدمه دیوان حاج ملاهادی به آنها چندان توجه نشده است.

پروفیسور سید حسن امین (که ای کاش روزی تصمیم می‌گرفتند این عنوان «پروفیسور» را از پیش اسمشان بردارند یا لاقلاً آن را با عنوان «سید» در یک جا نیاورند که تقارن این دو به مثابه جامه‌ای است که از مخمل و فاستونی بدوزند!)، در بیان خرد و درشت مطالب بنا بر گزینش و اقتصار نداشته‌اند. هر مطلبی را — چه محقق چه نامحقق — به قدر وسع و تا آنجا که قلم او پیش رفته به درازا کشانده تا کتابی را که به راحتی می‌شد حداکثر در ۲۴۰-۲۵۰ صفحه خاتمه‌اش داد، به نزدیک پانصد صفحه رسانده است. آثار تمایل تند پروفیسور به فربه‌سازی کتاب از همان نخستین پیشگفتار و فهرستهای تفصیلی کتاب نمایان است و تا صفحات پایانی که از شرح احوال و اشعار فرزندزادگان حاجی می‌گوید، ادامه دارد. نگارنده در این نوشتار راجع به آنچه جناب پروفیسور در باره شخصیت علمی و ادبی حاجی و کیفیت شعر و درونمایه‌های آن گفته، اظهار نظری نمی‌کند. حدّ او هم نیست. این کار مقاله‌ای دیگر و قلمی دیگر می‌طلبد تا بر ما معلوم دارد آنچه ویراستار در باره حاجی نوشته تا چه اندازه به حقیقت و انصاف علمی نزدیک است. تأکید نگارنده بر اطناب در سخن اوست. او در همان صفحات آغازین پیشگفتار خود از معایب و نارساییهای چاپهای قبلی دیوان حاجی توسط دیگران می‌گوید و اغلاط آنها را — و حتی اغلاط نسخه‌های خطی مورد استفاده خود را بر می‌شمارد — کاری نه چندان معمول! بدیهی است که اگر چاپهای دیگر دیوان حاجی بی‌عیب بود، نیازی به این نبود که استاد زحمت ویرایش مجدد آن را بکشند. در این پیشگفتار و در مقدمه مفصل بعدی،

ویراستار غالباً نه تنها در باره آنچه سبزواری بوده بلکه در باره آنچه هم نبوده قلم‌فرسایی می‌کند. ظاهراً زمانی محمد قزوینی «بعضی اشعار» حاجی را (مطمئناً از سر تحسینی مبالغه‌آمیز) «همردیف غزل‌های حافظ» دانسته، و جمال‌زاده نیز زیرکانه گفته «به راستی چنین است، اما حالا باید از خود پرسیم: در این صورت چرا "اسرار" در زمینه شعر و شاعری شهرت حافظ را پیدا نکرده است؟...» (ص ۱۵۰، مقدمه). حال پروفوسور ضمن اینکه اظهار نظر یاد شده را به شکل «بعضی از استادان ادب فارسی (مانند علامه محمد قزوینی و استاد محمدعلی جمال‌زاده) اشعار حکیم سبزواری را هم‌تراز اشعار حافظ خوانده‌اند» (ص ۱۱، پیشگفتار)، به سود حاجی می‌گرداند، مبلغی را صرف این می‌کند که بگوید حکیم سبزواری «از جهت پایه علمی و دانش رسمی ... صد ره عالم‌تر و داناتر از حافظ شیرازی بوده است ...، این مقایسه به معنای آن نیست که ارزش آثار سبزواری بیش از آثار حافظ است». در اینجا، گرچه پروفوسور نمی‌خواهد به این حقیقت صریحاً اعتراف کند که حافظ نیز در هنر شاعری صد ره از سبزواری برتر بوده است، ولی تقریباً به صراحت سبزواری را در علم و دانایی برتر از خواجه می‌نهد (در علم، شاید اما در دانایی چگونه؟). پروفوسور باز در همین پیشگفتار و جاهای دیگر، پاراگرافها صرف این می‌کند که سبزواری بر خلاف عطار و عراقی صوفی حرفه‌ای خانقاه‌نشین نیست (ص ۱۴، پیشگفتار، ۴۳-۵۴).

ویراستار نیز از قاعده الکلام یجّر الکلام دور نمانده است؛ کوچک‌ترین مطلبی را دستاویز می‌کند و صفحه‌ای را پر می‌کند از حرفهایی که به زحمت می‌توان آنها را به سبزواری مربوط دانست. مثلاً ملاحظه کنید آنجا که می‌خواهد بگوید سید کاظم عصار نیز معتقد بود سبزواری به اقطاب صوفی سرسپرده نبود، چه‌ها که نمی‌گوید: «اما مرحوم سید محمد کاظم عصار که من بنده نویسنده محضر انور او را مکرر در خانه هم او [کذا؛ همو!] قدس سره القدوسی درک کرده بودم و او علامه‌ای بارع و مردی جامع و مطلع بود که من، بعدها خاطرات خود را از آن بزرگ، نخست در مجله مقالات و بررسیها (نشریه دانشکده الهیات دانشگاه تهران) و سپس در مجله ره‌آورد و بعد در مصاحبه تلویزیونی ذکر کردم، می‌فرماید که

حکیم سبزواری...» (صص ۴۳-۴۴ مقدمه). پروفوسور به این مقدار حاشیه روی رضایت نمی‌دهد و در حاشیه صفحه ۴۳ برای مزید فایده می‌فرماید «سید محمدکاظم عصار از نخستین دانشمندان و عالمانی بود که برای تحصیل و اخذ درجه دکتري در اواخر قاجاریه به اروپا رفت. نویسنده در ۱۳۴۷ در اتاق پذیرایی استاد تصویر فرزند او آقای نصیر عصار (که بعدها وزیر اوقاف شد) را با خانمی جوان بر جابخاری نمایان می‌دیدم. بعدها به آقای نصیر عصار گفتم به یاد دارم که تصویر شما را با خانم در منزل پدر بزرگوارتان بر جابخاری دیدم. گفتند آن تصویر من و خواهرم شمسیه در آلمان بود، که اکنون هنرمندی با نام شوشا گوپی است. نویسنده شرح حال کامل عصار را در فصلنامه ره‌آورد (شماره ۵۵، زمستان ۱۳۷۹) که در لوس آنجلس منتشر می‌شود نوشته‌ام.»

حالا بفرمایید ربط این همه حرف — جز آن جمله عصار در باره خانقاهی بودن یا نبودن سبزواری — با حاجی چیست؟ از این دست حاشیه‌رویها در مقدمه زیاد است. اگر بخواهم تک‌تک آنها را در اینجا نقل کنم، قصه بی‌اندازه به درازا خواهد کشید. نگاهی به فهرست تفصیلی مقدمه و خاتمه کتاب می‌تواند شمایی از نوع مطالبی که از قلم ویراستار در این کتاب تراوش کرده به دست دهد: از «حالات و کرامات حکیم سبزواری» (ص ۷۲ به بعد)؛ «خروج جان حکیم از قالب تن به اراده خودش» (ص ۸۳)؛ «اشراف حکیم بر عالم غیب» (ص ۸۴-۸۵)؛ «ظهور بهاییت»، و «فتنه [حسن خان سالارالدوله] در خراسان» (صص ۸۷-۸۹) گرفته تا فهرست «تعدادی از شاگردان سبزواری». در این بخش اخیر، پروفوسور نام بعضی از شاگردان سبزواری را که شمارشان به ۹۷ نفر می‌رسد (ص ۱۰۴-۱۲۶)، برخی را بدون شرح حال و بقیه را با شرح حالهای بسیار کوتاه تا بسیار مفصل معرفی می‌کند.

اطلاعات مندرج در مقدمه گاه از حالت تحقیقی، به اخوانی و شخصی تبدیل می‌شود. یکی از این دست گزارشها خاطره پروفوسور مربوط به سال ۱۳۴۶ش است، زمانی که «این بنده [پروفوسور] دانشجوی دانشکده حقوق دانشگاه تهران بودم. ظاهراً ایام تعطیل تابستان بود. اکثر دانشجویان یا به ولایات خود برگشته بودند یا تابستانها به

کاری مشغول بودند تا درآمدی کسب کنند. لذا تابستانها، بهار مطالعه و کتابخوانی و کتابخانه رفتن من بود که پدر و مادرم مقیم تهران بودند و غم مسکن و نان و آب نداشتیم. دیوان ادیب نیشابوری (وفات ۱۳۴۴ق) را از کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران (که از بهترین کتابخانه‌های ایران است و علی‌اکبر دهخدا و دیگر قدما از آن مستفید شده‌اند و حتی در همان دوره دانشجویی ما محمدتقی دانش‌پژوه که اکنون از فضلا و کتابشناسان درجه اول کشور است معاون آن کتابخانه بود) به امانت گرفته بودم. در راهرو طبقه دوم دانشکده تنها بر صندلی تکیه داده بودم و دیوان ادیب را مطالعه می‌کردم. تصادفاً استاد متشرع متورع، روحانی غیر معمم، مجتهد مسلم، فقیه اصولی معظم آقا میرزا محمود شهابی خراسانی با همان لبادۀ معمول و محاسن مقبول از آنجا عبور کردند. چون به من رسیدند پرسیدند: چه کتابی است؟ عرض کردم: دیوان استاد شما مرحوم ادیب نیشابوری. فرمودند: یا حبیب الوصل! یا من حبه نَفلی و فرضی. ای به نام تو، همه عنوان تشبیب و نسیبم. غزلی به این مطلع در این دیوان هست؟

می‌نیارد دید دل آینه در دست

حبیبم تا مبدا صورت خود ببیند و گردد رقیبم...

بعد فرمودند که مرحوم ادیب را شاگردی زیباروی بود که محبوب او بود به نام میرزا حبیب و استاد به او تعلق خاطر داشت و این شعر را برای او ساخت... من به استاد شهابی گفتم اگر حضرت عالی این اطلاع را نفرموده بودید، شأن نزول این ابیات مجهول می‌ماند» (ص ۱۴۳-۱۴۵، مقدمه). سپس جناب امین حدود یک صفحه در شرح حال محمود شهابی می‌نویسد. این همه طول و تفصیل و درازنفسی برای چه؟ برای آنکه ذکر خیری از استاد خود در دانشکده حقوق بکند و یا شاهدبازی ادیب نیشابوری را برملا کند!

رسم است که ویراستاران دیوانها اگر در میان سروده‌های شاعر مورد بررسی خود به بیتی یا قطعه‌ای بر بخورند که ظاهراً در اقتفای شعری از پیشینیان سروده شده، جزء مختصری از شعری را که الگوی شاعر مورد تحقیقشان بوده، در پانویس می‌آورند. اگر دو شعر مشابه غزل باشد، عموماً تنها بیت اول غزل الگو را نقل می‌کنند نه

کل آن را. با وجود این، پروفیسور نزدیک به تمامی غزلهای دیگران را که سبزواری به استقبال آنها رفته، در متن (و نه در حاشیۀ) دیوان، به دنبال غزل حکیم سبزواری آورده است (مثلاً، نک: غزلهای ۱۹، ۴۵، ۴۹، ۵۰ و غزلهای حافظ به دنبال هر یک. نیز نک: غزل ۷۵ و از پی آن غزل نشاط اصفهانی). گاه به دنبال یک غزل سبزواری چندین غزل به همان وزن و قافیه از دیگران نقل کرده است. به دنبال غزل حکیم با مطلع «شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست / منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست» (غزل ۵۴)، شش غزل به ترتیب از حافظ، شیخ محمد اصفهانی متخلص به «مفتخر»، میرزا نصرالله فدایی، ضیاء الحق حکیمی متخلص به «ضیایی»، محمدحسین شهریار، و سید علینقی امین متخلص به «ابن امین» دیده می‌شود (نک: غزل ۷۳ و غزلهای هم‌وزن و هم‌قافیه آن از حافظ، غمام همدانی، مهدی الهی قمشه‌ای، محمدحسین شهریار، و نورالله سبزواری متخلص به «نیر»).

پاره‌ای از زیرنویسها نیز یا ربط چندانی به حاج ملا هادی و شعر او ندارد یا بیش از حد طولانی است؛ بگذریم از پانویس ۱ از صفحه ۳۲۴ در توضیح «غبن افحش» که بنده معنایش را درست نمی‌فهمم: «غبن در فقه مورث خیار است و بعضی گفته‌اند اگر غبن مغبون فاحش باشد حق خیار دارد والا فلا و از اینجاست که سندنویسان برای اینکه عقد جایز را لازم کنند، می‌نویسند که اسقاط کافه خیارات و غبن فاحش بل افحش است!»

پروفیسور زیاد از پدر مرحوم خود یاد می‌کند. هر کجا کوچک‌ترین بهانه‌ای پیدا کند از او نه به طور ساده، بلکه به صورت «آیت‌الله استاد سید علینقی امین» (گاه همراه با تخلص او «ابن امین») نام می‌برد. این اشاره به نام پدر یکی دو بار نیست. آنجا که زیر عنوان اشعار متفرقه «اسرار»، پروفیسور انواع شعر او را تعریف می‌کند (کاری که اصلاً ضرورتی ندارد و فقط ابزاری است برای فربه‌سازی بیشتر کتاب) می‌فرماید: «یکی از بهترین ترجیع‌بندهای سده اخیر، ترجیع‌بند زنده‌یاد استاد سید علینقی متخلص به ابن امین (۱۲۹۷-۱۳۷۹) در ده بند ... است» (ص ۳۹۳). از جمله سرایندگان «معروف‌ترین ترکیب‌بندها»، در کنار کمال اسماعیل اصفهانی، جامی، محتشم کاشانی و وحشی بافقی، «استاد سید علینقی امین (وفات ۱۳۷۹)»



را معرفی می‌کند (همانجا). در بخش مثنویات (پس از دادن تعریفی از قالب مثنوی!)، یکی از پانزده منظومه‌ای را که مانند شاهنامه، منطق‌الطیر، بوستان سعدی، خمسه نظامی، در این قالب ساخته شده، «منطق عارفان: بوداسف و بلوهر اثر علینقی متخلص به ابن امین» دانسته است (صص ۳۹۷-۳۹۸). پروفیسور به عنوان «حسن ختام» قصیده‌ای را که «زنده‌یاد استاد سید علینقی امین در شب شعر سبزواری سروده»، نقل کرده است، ظاهراً به سبب آنکه «استاد علینقی به دعوت بهاء‌الدین حکیمی (نوه حاج ملا هادی سبزواری) از تهران به سبزواری رفته» بود (ص ۲۶۹-۲۷۰).

کلام مولانا که «خوش‌تر آن باشد که سر دلبران/ گفته آید در حدیث دیگران»، در جای خود درست (به ویژه اگر ذکر خیر پدر از سوی فرزندی خلف و حق‌شناس باشد)، مع ذلک جای این ذکر خیرها در مقدمه یا مؤخره تحقیقی دیوان فلان شاعر نیست.

چهل و هفت صفحه از پایان کتاب اختصاص دارد به معرفی اجمالی سه پسر و چهار دختر سبزواری و معرفی نسبتاً مفصل بعضی از فرزندان حکیم که طبع شعری داشته‌اند و نقل مقداری از اشعار آنان. باز در این بخش به قصیده‌ای بر می‌خوریم از «مرحوم استاد سید علینقی امین متخلص به "ابن امین" به مناسبت فوت مدرس اسراری»، از نوادگان حاج ملا هادی (صص ۴۲۸-۴۲۹). نگارنده درست مطمئن نیست که تا چه اندازه درج شرح احوال و نمونه اشعار نوادگان حکیم سبزواری در دیوان وی موجه است، ولی این را می‌داند که این بخش پایانی به فربه‌تر کردن کار پروفیسور کمک کرده است.

۴. **خیام‌نامه، روزگار، فلسفه و شعر خیام، تألیف محمدرضا قنبری، زوار، ۱۳۸۴ش، چاپ سوم، ۱۳۸۷ش.**

انتخاب این کتاب نه به سبب مقدمه آن است، که اتفاقاً شش صفحه‌ای بیش نیست. دلیل برای انتخاب آن خود کتاب است که لاقلاً به یک لحاظ از نمونه‌های کتب فربه‌سازی شده است. اگر در عرصه نگارش، به انواع نوشته قایل باشیم، دو نوع آن را می‌توان زیر عنوان **تحلیلی و کشکولی** طبقه‌بندی کرد. اجمالاً عرض می‌کنم که در

نوشته **تحلیلی** مؤلف در توضیح یا اثبات موضوعی خاص و نتیجه‌گیری از بحث خود، از گفته‌های دیگران بهره می‌گیرد، ولی معمولاً نه به صورت نقل قولهای مستقیم، بلکه لُب آن گفته‌ها را می‌گیرد، در ذهنش سبک و سنگین می‌کند و «فیلتر شده» آن را در نسج سخن خود در می‌تند، ضمن اینکه به منبع خود نیز اشاره می‌کند. در واقع، حساب خط فکری خود را از خطهای دیگر متمایز نگه می‌دارد. او در این فرایند، مطالب را حلاجی و موشکافی می‌کند و می‌کوشد تا دیدگاه یا موضع اتخاذ شده خویش را ثابت کند.

در مقابل این شیوه تحلیلی، شیوه‌ای است که فعلاً بنده آن را **کشکولی** نام می‌گذارم. این با شیوه توصیفی که با هم مشترکاتی دارند، یکی نیست. مرادم از کشکولی این است که مؤلف تصمیم می‌گیرد هر آنچه در باره موضوع خاصی اینجا و آنجا وجود دارد یکجا کند، بدون آنکه آنها را ارزیابی و سبک و سنگین کند. بنابراین، ممکن است از هر نوع رأی و عقیده‌ای در باره موضوع کتاب در این مجموعه کشکول‌مانند در کنار هم قرار گیرد و در این نوع نوشته‌ها قصد گردآورنده اساساً تجمیع داده‌ها و گفته‌ها و نه خوب و بد کردن آنها است. خیام‌نامه کلاً در مقوله کشکولی جای می‌گیرد، زیرا آقای قنبری هر چه را که مربوط به خیام پیدا کرده در این کتاب گرد آورده است: از آرای گذشتگان و معاصران گرفته تا ملاحظات و تأملات صاحب‌نظران شرق و غرب؛ از عکسهای کسانی که در باره خیام حرفی زده یا چیزی نوشته‌اند تا تصاویر مجسمه‌های گونه‌گون خیام در نیشابور و پارک لاله تهران. این کتاب برای کسی که بخواهد بعد از این پژوهشی تحلیلی در باره پیر نیشابور انجام دهد، منبعی سودمند و به مثابه یک «پرونده علمی» است که بخواهید به دست مؤلفی بدهید تا رساله‌ای تحقیقی در باره خیام بنویسد. چنانچه به خیام‌نامه جز از این منظر نگاه شود، یقیناً نمونه شاخص دیگری خواهد بود از تولیدات صنعت فربه‌سازی، چون مقدار نقل قولهای مستقیم، حرفهای تکراری، بحثهای ضد و نقیض و آنچه هزینه بیشتری روی دست خواننده می‌گذارد، در این اثر از حد در گذشته است. فقط فصل اول خیام‌نامه نیست که از ۶۱ صفحه آن اقل بیست صفحه نقل قولهای مستقیم و مقدار زیادی از بقیه هم

نقل قولهای غیر مستقیم است؛ این شیوه تا پایان کتاب ادامه دارد.

سخن پایانی

چهار کتاب یاد شده تنها کتابهایی نیستند که با این شکل و شمایل در عصر رواج صنعت چاپ به بازار می‌آید. نمونه‌ها بسیارند، منتها این چهار مورد کار فربه‌سازی را به حد افراط رسانده‌اند. بنده در کمال خضوع دو پیشنهاد دارم، یکی به مؤلفان و دیگری به ناشران.

۱. تألیف و تصنیف اثری تحقیقی با «جنگ»، سفینه، دفتر خاطرات، و عرصه فضل‌فروشی و طرح مسایل شخصی تفاوت دارد. نوشته تحقیقی طرحی نظام‌مند و روش‌شناسی علمی می‌طلبد: دربایست‌های مهمی که در آن اعتدال، تناسب موضوع کتاب با حجم آن و نیز زمان و فرصت خواننده و اصل غربال کردن و الاهم و فالاهم کردن مطالب لحاظ می‌شود.

۲. توصیه‌ام به ناشران ارجمند (البته نه به آنهایی که خود به نقش خطیر خویش واقف‌اند و می‌دانند باید چه بکنند) این است که اثری را که پیشاپیش از چند

و چوَنش دقیقاً خبر ندارند، پس از تحویل از نویسنده یا مترجم (هر چند شهره باشند) یک‌راست به چاپخانه نفرستند و بدون رودربایستی و ملاحظه، بگذارند یکی دو نفر صاحب‌نظر بی‌طرف هم نگاه نقادانه‌ای به آن بیندازند. پرداخت حق‌الزحمه‌ای بابت این واریسی در نهایت به سود همه خواهد بود. اینکه در حال حاضر نظام ارزیابی و نقد جدی و روشمند و مستمری در عرصه نشر وجود ندارد و جامعه کتابخوان هم صدایش در نمی‌آید بدان معنا نیست که همه راضی‌اند و عیب و نقصی در کار بیشتر ناشران وجود ندارد. چه بجاست که این بزرگواران با اتخاذ معیارهای علمی امروزی، و با توجه به وظیفه حساسشان در هدایت افکار مردم، آثار تألیف یا ترجمه شده را منتشر کنند. دلیلی ندارد که بهای سنگین اثری را که می‌شود در نصف اندازه و نصف قیمت فعلی عرضه نمود بر کیسه خواننده تحمیل کرد. البته، خوانندگان آگاه حاضرند به هر قیمتی که شده کتابی را که همه چیزش به اعتدال است بخرند، ولی انصاف نیست پولهایی را برای کتابهای «مونتاژ شده» آکنده از دراز نفسی (مشتی نقل قول و لابه‌لای آنها، جملات «اتصالاتی») هزینه کنند. ■

